

شهرهای بی حصار و صحراگردان پرتحرک (نستوه): اسلحه و توپ در عصر صفوی

رودی مته^۱

ترجمه: مصطفی نامداری منفرد^۲

چکیده

در سده شانزدهم میلادی صفویان بسان دولت عثمانی، روس و فرمانروایی مغولان کبیر هند گام‌هایی در جهت بهره‌مندی از سلاح آتشین برداشت. به هر حال، علی‌رغم اشتیاق نخستین، برای بدست آوردن سلاح گرم، نشانه‌های اندکی وجود دارد که صفویان تلاش مجذانه‌ای در بکارگیری فناوری جدید در سپاهیان خویش داشتند. فرایند مزبور آشکارا با این حقیقت ارتباط دارد که کاربرد سلاح گرم بسان دیگر شکل‌های فناوری، صرفاً به امر بهره‌برداری از فنون دست یافته، برنمی‌گشت، بلکه ساخت اجتماعی و تغییرات ایدئولوژیک را درگیر می‌کرد. سلاح آتشین به عنوان ابزاری که وضع اجتماعی نخبگان جنگاور، سواره نظام، را تهدید می‌کرد، با مانعی بزرگ در اقتباس، توسط نیروهای قزلباش روبرو شد. این رویه همچنان با ورود غلامان ادامه یافت که با ابزارآلات سنتی می‌جنگیدند. با این رویکرد، باید اذعان نمود کاربرد توپخانه هرگز در ارتش صفوی عمومیت پیدا نکرد، زیرا صفویان جنگ را به روشی ادامه می‌دادند که در آن توپخانه کاربردی نمی‌توانست داشته باشد. از جمله دلایل این امر، مشکلاتی شامل حمل و نقل در سرزمینی با گستره بیابانی و کوهستانی و همچنین کمبود مواد خام قابل استخراج برای استقرار صنایع تولیدی بود. به هر حال، صرف نظر از طبیعت دفاع، کم توجهی به تعمیر بنای حصارها، در بخشی، به واسطه فقدان سیاست دفاعی سازمان یافته و توسعه ضعیف ساختار شهری

^۱ Matthee, Rudi (۱۹۹۶). "Unwalled Cities and Restless Nomads: Firearms and Artillery in Safavid Iran". in Safavid Persia, The History and Politics of an Islamic Society edited by Charles Melville. Pembroke Papers ۴ (۱۹۹۶), pp. ۳۸۹-۴۱۶.

نسخه نخستین این مقاله در مرکز مطالعات خاورمیانه، دانشگاه هاروارد و نیز انجمن مطالعات خاورمیانه در فونیکس (Phoenix) ارائه شد، در اینجا مایلم از همه همکارانی که نامی از آنان در این نوشته به میان آمده، برای پیشنهاداتی که ارائه دادند، تقدیر نمایم.

^۲ دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام.

و در مواردی، تخریب عامدانه به نظر پاسخی برای این هدف بوده است. به هر حال، صلح منعقد زهاب به سال ۱۶۳۹م/۱۰۴۹ق. اگرچه عامل اصلی ضعف صفویان نبود، اما بازدارنده‌ای برای ادامه جستجو بیشتر در جهت راهبردهای دفاعی به شمار می‌آمد. سرانجام، شاید مهم‌ترین عاملی که از تلاشی جامع برای تجهیز شهرها از سوی صفویان ممانعت کرد، طبیعت دشمنان ایران بود. صفویان هرگز با نوعی دوگانگی، برای سازگاری با شکل‌های نوین جنگی شبیه عثمانی و در مقیاسی کمتر به مانند، نیاز ناگهانی روسیه به نوسازی ارتش خود مواجه نشد. بنابراین انقلاب نظامی ایران عصر صفوی نیمه تمام باقی ماند، از سیاست مطلق‌گرایی شاه عباس اول و جانشینان وی حمایت می‌کرد، از این رو در اثرگذاری به شکل عمیق در ساختار سیاسی و اجتماعی صفویه ناکام ماند.

کلید واژه‌ها: توپخانه و سلاح آتشین، صفویه، عثمانی، روسیه، مغولان کبیر، انقلاب نظامی.

مقدمه

پادشاه کنونی با فقدان مصنوعات و استحکامات روبرو است. «جئون باتیستا

ویکیوتی (۱۵۸۷م./۹۹۶ق.)»^۱

از زمانی که مارشال هدژسون واژه «امپراتوری‌های [وابسته به] باروت [امپراتوری‌های باروتین]» را برای دولت عثمانی، صفوی، مغولان کبیر و سعدیان مراکش به کار برد، اجماع و وفاقی پدید آمد که این دولت‌های وامدار، اگر نه منشاء خود، حداقل برای ماندن در قدرت، بخشی بخاطر انحصارشان در اسلحه گرم، شبیه به نخستین دول غربی در اوایل دوران مدرن بودند. کندوکاوهای بیشتر درباره معنا و مفاهیم واژه، عمدتاً به خطری محدود شده است که مربوط به نتیجه آن [می‌شود]، نظریه دولت نظامی گرا، کلیتی است که به اشتباه، باروت را ویژگی بارز این دولت‌ها بیان می‌کند (Hodgson, 1974: 19; Subrahmaniyam, 1986: 376).^۲ مطالعاتی که از ارتباط

^۱. Di fortezze artificiali d questo Re molto sformito . Giovan Battista Vecchietti

^۲. به گونه ای معنا دار، هدژسون با توجه به تمام بزرگنمایی در مورد تاثیر باروت، بیان می کند، این ماده، بدون شک تنها عامل قاطع در سازمان دهی دوباره در بخش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی‌ای که در سه نسل متوالی از سال ۱۴۵۰م. رخ داد، نبود.

میان ابداع و گسترش اسلحه گرم از یکسو، و تغییرات سیاسی - اجتماعی از سوی دیگر، مطابق با همان سبک و سیاقی که ریچارد هلای درباره روسیه مسکوئی انجام داد، از زمان پیشگامی داوید ایالون - با نوشته‌ای درباره تاریخ مملوکان مصر، تا مطالعه اخیر وستین کوک - در مورد انقلاب نظامی در مراکش - از معدود کارهایی است که [در این زمینه] صورت گرفته است (Hess, ۱۹۸۰: ۳۳۹-۸۰; Inalcik, ۱۹۷۵: ۱۹۵-۲۱۷; Cook, ۱۹۹۳; Ayalon, ۱۹۵۶; Hellie, ۱۹۷۱).

هیچ بخشی از دوران نخستین تاریخ مدرن خاورمیانه به اندازه ایران بدون بررسی باقی نمانده است. از زمانی که جمیل کوزانلو، ولادیمیر مینورسکی، لارنس لاکهارت و روجر سیوری باب تحقیقات [در دوره صفوی را گشودند] تحولات و سازمان نظامی عصر صفوی کمتر مورد توجه قرار گرفته است (Lockhart, ۱۹۵۹: ۸۹-۹۸; Minorsky, ۱۹۴۳: ۳۰-۳۶; Quzanlu, ۱۳۱۵: ۳۷۱-۸۷). به استثنای نوشته اخیر از ماساشی هاندا، که رابطه میان تغییرات در ساختار نظامی و سازمان سیاسی را مورد مذاقه قرار می دهد، هیچ مطالعه مجزایی درباره ارتش دولت صفوی صورت نگرفته است (Haneda, ۱۹۸۷; Idem, ۱۹۹۴: ۴۱-۶۴). هیچ توجهی به راهبردها و فنون نظامی [بکارگرفته شده] در جنگ‌های پی درپی میان ایران صفوی و همسایه‌اش [دولت] عثمانی و مواجهات مکرری که با مغولان کبیر [گورکانیان هند] و ازبکان داشته، پرداخته نشده است و بالاخره هیچ تلاشی برای توجه، نسبت به نگاه دولت صفوی از منظری مقایسه‌ای و هم منطقه‌ای یا در بُعدی وسیعتر صورت نگرفته است.

این مقاله برآن است با بیان پرسشی مهم، نقش [نیروی نظامی] در تاریخ و جامعه ایران با تمرکز بر رابطه میان تغییرات در سازمان نظامی و فنون جنگ از یکسو، همچنین ساختار اجتماعی - سیاسی و شرایط محیطی از سوی دیگر، در برهه زمانی که آن را اصطلاحاً تحول نظامی^۱ می‌نامند، بررسی نماید. تحول نظامی، به تغییرات عمیقی اطلاق می‌شود که در جنگ‌های اروپایی در سده شانزدهم و هفدهم میلادی رخ داد. اما تأثیرات آن به موازات تحولات

^۱. Military Revolution

برانگیزاننده، که در دولت‌های آسیایی درگیر رویارویی نظامی با اروپا بودند، مهم‌تر از همه عثمانی و روسیه تحت فرمانروایی خاندان رومانف، قابل مشاهده است. در این برهه، جنگ تغییرات چشمگیری در شکل و وضع ابزارآلات، تجهیزات و توپ، همچنین در چگونگی تشکیل ارتش، آموزش، نگهداری و تدارکات ایجاد نمود. قاعدتاً مهم‌ترین تغییر در این باب، تولید منظم سلاح‌های آتشین، جهت استفاده رسته پیاده نظام بود. دومین تحول، تجهیز نیروها به سبک نوین و سومین تحولی که در ادامه مورد دوم پدید آمد، افزایش حجم نیروهای ارتش و همچنین سربازگیری و بسیج [نیروها] بود که نهایتاً همه این عوامل، آسیب بیشتر هم در تلفات انسانی و هم هزینه تدارکات، افزایش مالیات، قدرتمندتر شدن دولت و همچنین تغییرات فیزیکی در چهره شهر را به ارمغان آورد (McNeill, ۱۹۸۲: ۱۱۷ff; Parker, ۱۹۸۸: ۴۳-۴۴).

این فرایند کلی در اروپای غربی، و تاحدی در روسیه و امپراتوری عثمانی قابل مشاهده است. به نوبه خود، ایران نیز تحولات مشابهی را تجربه کرد. هر سه این موارد در زمره قابل توجه‌ترین اشکال نوین سربازگیری‌اند. در آغاز سده هفدهم میلادی، شاهد تلاش‌هایی از سوی فرمانروایان صفوی برای شکستن قدرت سرکش قبایل ترکمن معروف به قزلباش و تشکیل نیرویی وابسته به دیوانسالاری در قالب غلامان، از اسرای گرجی و ارمنی هستیم.

به هر حال، تحولات ایران کاملاً همسو با نقاط دیگر نبود. برای نمونه، غلامان هرگز در هیأت نظامی قابل قیاس با جان نثاران در دولت عثمانی یا استرل اتسی^۱ در روسیه در نیامدند. تشکیل این دو نیرو به انعکاس و تجسم تغییرات مهم سیاسی - اجتماعی بر می‌گردد [که ابعاد آن] بسیار فراتر از میداین جنگ کشیده می‌شد. به گونه قابل ملاحظه، عصر تحول نظامی را نمی‌توان به عنوان تغییر شگرف در ساختار و استحکام شهرهای ایرانی به حساب آورد. اگر ابداع قلعه ستاره‌ای شکلی^۲ که پاسخ اروپا به بکارگیری توپخانه در دوره رنسانس بود، را نادیده بگیریم، ایران دقیقاً فرایندی برعکس آنچه که در اروپا اتفاق افتاد، گذراند. در اروپا مراکز شهری

۱. واژه استرل اتسی (Strel'tsy) در زبان روسی، به معنای تفنگدار است (مترجم).

۲. Trace Italienne

به پادگانی محاط با دیوارها ضخیم و استحکامات مبدل شد. اگرچه همه شهرهای ایران در قرون گذشته پیش از پیدایش سلاح گرم دیوارهایی داشتند، [در ایران دوره صفوی شهر] فرایندی از بی حصار بودن را تجربه کرد.^۱

در این نوشتار هدف من از یکسو، بیان این پدیده با [ایراد نکاتی درباره علت] کم کاربرد بودن توپخانه در ارتش صفوی و علت مخالفت درونی [قبایل]، تلاش برای ایجاد پیوندی میان راهبرد نظامی و فنون اقتباسی بکار رفته، و از سوی دیگر، بیان تأثیر محیط فیزیکی و پیشامدهای تاریخی می‌باشد. با این مقدمه در ابتدای امر، مایلم درباره پاسخ کلی دولت صفوی در مورد اسلحه و توپخانه به بحث بپردازم.

صفویان و اسلحه گرم

در این نکته هیچ شکی نیست که کاربرد سلاح گرم در ایران، با همان اشتیاق عثمانی‌ها، مغولان کبیر و روس‌ها مورد اقبال واقع شد. روجر سیوری پیش از این، اذعان کرده است که کاربرد سلاح گرم در ایران، به اواخر سده پانزدهم میلادی برمی‌گردد، یعنی چندی پس از اینکه نخستین بار سلاح آتشین در هند و عثمانی بکار رفت. ما به واسطه ژان لویی بک گرامونت که به بررسی اسناد آرشیوی سده شانزدهم میلادی عثمانی در ارتباط با ایران پرداخته است، می‌دانیم، توپ توسط نیروهای سوار قبایل قزلباش، از نخستین دوران شکل‌گیری خیزش صفوی بکار گرفته شده است، به این معنا که، کاربرد آن به نخستین سال‌های سده شانزدهم میلادی برمی‌گردد، آنگاه که قزلباشان برای محاصره شهرهای آناتولی شرقی، توپخانه را بکار بردند. در اوایل سال ۱۵۰۲ و بار دیگر در سال ۱۵۰۹/م ۹۱۵ق. شاه اسماعیل از دولت ونیز تقاضای ارسال توپ و کارشناسان نظامی نمود-۱۶۲، ۱۰، ۹-۱۹۷۹، Scarcia Amoretti) (Berchet, ۱۸۵۵:۲۵، ۶۳ و اساساً بلافاصله بعد از جنگ چالدران در ۱۵۱۴/۹۲۰ق به اقتباس و

^۱ البته پیش از دوره صفوی، در عصر حسن پادشاه بایندری در برهه جنگ با دولت عثمانی دیوارهای شهر ارزنجان از سوی نیروهای ایرانی به عنوان راهکار در مقابل تهاجم نیروهای عثمانی، ویران گردید (مترجم).

کاربرد سلاح آتشین در ارتش علاقه نشان داد. شکست تحقیرآمیز در رویارویی با دولت عثمانی، رنج‌آورانه مشخص نمود که با ابزارهای سنتی نمی‌توان در مقابل سلاح‌های آتشین مقاومت کرد (Bacqué-Grammont, ۱۹۸۷). استدلال لاکهارت درباره عدم استفاده شاه اسماعیل از توپ‌پی که در اختیار داشت و ادعای وی مبنی بر اینکه ایرانیان به ارزش این ابزار پی نبرده بودند - با اشاره به مستندات درباره تشکیل نیروی نظامی سوار توپخانه و شمخال در سال ۱۵۱۶م - رد می‌شود (Lockhart, ۱۹۵۹:۹۰; Bacqué-Grammont ۱۹۸۷:۱۵۷) از همان زمان، ممکن است در ارتش دولت صفوی، منصبی با عنوان تفنگچی باشی ایجاد شده باشد (Ibid, ۱۶۵).^۱ مشهور است که ایرانیان عده‌ای خارجی، عمدتاً ونیزی و پرتغالی یا سربازان مزدور، - همانند آنچه که مغولان کبیر در همسایگی بدان دست می‌یازید - را در سپاه به خدمت گرفت و از سلاح گرم در جنگ‌های متعاقب بهره جست، هرچند که تواریخ ایرانی در سده شانزدهم میلادی به این بهره مندی‌ها اشارات اندکی دارند (Boxer, ۱۹۶۶:۱۵۶-۷۲). تهدید دائم دولت عثمانی [محمد] شاه خدابنده را واداشت تا برای بدست آوردن سلاح و کارشناس به عنوان بخشی از تلاش برای یافتن متحدانی علیه عثمانی، در میان دولت‌های اروپایی به جستجوی بپردازد. به عنوان نمونه تزار ایوان ششم، فرستاده‌ای همراه با یکصد عراده توپ و پانصد اسلحه به قزوین روانه کرد (Bushev, ۱۹۷۶:۴۴). نمونه دیگر [در این زمینه] ارسال سفیرایی از سوی شاه به ایتالیا به نزد دوک بزرگ توسکانی و پاپ برای یافتن توپریز بود، پیشکش آنان توپ‌پی بود که در سال ۱۵۸۳م/۹۹۱ق. برای شاه ایران ارسال کردند (Barbara von Palombini, ۱۹۶۸:۱۰۶, ۱۰۸, ۱۱۱; Tucci, ۱۹۵۵:۱۵).

شاه عباس اول، که در سال ۱۵۹۰م/۹۹۸ق. از تفنگ شمخال در فتح مازندران بهره برد (Bellan, ۱۹۳۲:۶۶) و مشتاقانه برای بدست آوردن سلاح از کشورها و فرمانروایانی [که با آنان در ارتباط بود] اقدام کرد. در اوایل سال ۱۵۹۵م/۱۰۰۳ق. وی سفیرایی را به مسکو اعزام کرد و

^۱ از شواهدی، مبنی بر وجود فرماندهی برای تفنگداران در این برهه کمتر سخن به میان آمده است. میرزا شاه حسین که به سال ۱۵۱۴م. برای این منظور بکار گماشته شد، به واقع، در آن سال فردی در منصب وکیل بود.

تسلیماتی را از روس‌ها خریداری نمود (۷-۲۲۶:۱۹۷۶، Bushev). همچنین شاه خواستار ارتباط با روسیه برای تهیه زره از آن سرزمین بود، اما تزار از صادرات آن رسماً ممانعت به عمل آورد (۵۴-۵۳:۱۹۵۶، Fekhner) به هر حال، در این دوره پیوسته هیأت‌هایی برای تهیه سلاح به سوی نواحی شمال [اروپا] اعزام می‌شدند (۷۳، ۶۹، ۳۶:۱۹۳۲، Bellan; ۳۶۰، ۳۴۷:۱۹۷۶، Bushev). فرمانروای صفوی شمنخال‌هایی را از سوی دولت ونیز دریافت نمود، این امر شاه را واداشت تا در سال ۱۶۱۳ م. / ۱۰۲۲ ق. برای بدست آوردن هر نوع سلاح از آن دولت تلاش‌هایی صورت دهد (۶۵:۱۸۵۵، Berchet; ۱۰۴:۱۹۷۴، Steensgaard). علاوه بر این، پس از برقراری روابط با کمپانی هند شرقی، وی در دهه ۱۶۱۰ م. از دولت انگلستان تقاضای ارسال سلاح به دربار صفوی کرد و گفته می‌شود از این راه در حدود ۱۵۰۰ قبضه اسلحه بدست شاه رسیده است (Noel Sainsbury, ۱۸۶۲-۹۲:۱۵۲; Anon, ۱۹۳۹, I: ۲۵۵).

به دنبال فرمانروایی شاه عباس اول دولت صفوی سیاست دستیابی به سلاح آتشین و کاربرد آن را با شدت بیشتری ادامه داد. در سال ۱۶۲۹ م / ۱۰۳۸ ق.، دو هزار نفر تفنگچی برای محافظت از خراسان علیه هجوم و تاخت و تاز صحراگردان به مرزهای شمال شرقی اعزام شد (۶۱:۱۳۶۸، Khwajigi Isfahani). محمد بیگ وزیر بزرگ (۶۱-۱۶۵۴ م. / ۷۱-۱۰۶۴ ق.) که به دلیل طبیعت پرسشگر و طرح‌های مهندسی شهره است، علایقی را برای دستیابی به سلاح شمنخال بروز داد (۲-۶۳۷:۱۷۱۲، Tavernier). ایرانیان در این نگاه مکرراً سیاست دستیابی به سلاح گرم را دنبال کردند و توپ‌ریزهای اروپایی را به ویژه در جهت مقابله با دشمنان شرقی، مغولان کبیر، که اسلحه گرم در اختیار داشتند و فرمانروایان صفوی دائم بر سر شهر مرزی قندهار با آنان در ستیز بودند، به خدمت گرفتند (Riazul Islam, ۱۹۷۹:۳۲۸; Voc, ۱۱۷۰; Voc, ۱۱۶۸, fol ۶۸۷; Foster, ۱۹۱۴:۲۱۱, ۲۱۷).

^۱ دو تفنگدار هلندی برای مدت کوتاهی در سال ۱۶۴۸ م. / ۱۰۵۸ ق. به خدمت صفویان درآمدند. نیروهای آماده انگلیسی نیز برای همان جنگ بکار گرفته شدند.

پذیرش و کاربرد اسلحه گرم و باروت توسط ایرانیان نسبتاً امری پذیرفته و مسلم می‌نماید. [اما] آیا می‌توان از ادغام و آمیزش موفقیت آمیز نوآوری مزبور در این درباره سخنی گفت؟ نباید جای شگفتی باشد که بکارگیری اسلحه گرم امری تدریجی بود و به گونه‌ای آهسته تحقق پیدا کرد. سپاهیان در استفاده از [سلاح گرم] محتاط بودند و به بیان جنوفری پارکر، نیروهای نظامی مجبور بودند خود را با سلاح آتشین و همچنین سلاح آتشین را با شرایط محیطی وفق دهند (Parker, ۱۹۸۸: ۷۴۲-۳). مدت مدیدی به طول انجامید تا نوآوری‌ها، [در بین نیروها] جا بیفتد، در همان حال، ابداعات با روش جنگاوری سنتی پذیرفته شده و بعلاوه با بخش لاینفک از تصورات سنتی در تضاد بود. ما این امر را نباید به ذات مسلمانان یا ایستادگی جوامع آسیایی در برابر نوآوری‌ها نسبت دهیم. لازم به یادآوری است که حتی در اروپای خودمان تحولات به آرامی ریشه گرفت و به طور کلی مدت زمان طولانی تا بکارگیری فنون و تجهیزات نوین سپری شد. نهایتاً در نیمه سده شانزدهم میلادی بود که در انگلستان کمان به نفع تفنگ‌ها کنار رفت. [به هر حال] این تحول یک سده یا در همین حدود به طول انجامید (Ibid, ۱۷-۱۸). اکراه ایرانیان در پذیرش تفنگ‌های فیتله‌ای و شمشال هم به دلایلی عملی و هم به مسائل پیچیده‌ی تفاخر پیشه‌ای، برمی‌گشت. اسلحه‌ها به لحاظ وزن و اندازه تناسب خوبی نداشته و به واسطه وزن بسیار، کاربرد آن‌ها دشوار بود. جدای از تأثیرات روانی ناشی از صدایی که ایجاد می‌کرد، اغلب در نتیجه جنگ‌ها نقش چندانی نداشتند. از منظر هر نیروی اسب سوار، جستجو برای [یافتن] سلاحی مؤثر، آنان را به داشتن نگاهی واپسگرایانه سوق می‌داد.

علاوه بر این، حس تفاخر در بین جنگجویان اشراف سنتی، که سوار بر اسب می‌جنگیدند، نقش مهمی را در عدم تمایل برای کاربرد اسلحه گرم ایفا می‌کرد. این نکته مدّت‌ها پیش مورد توجه قرار گرفته است که در خاورمیانه و جوامع آسیایی سنتی، اسب سوار کاربرد اسلحه را دور از شأن خود می‌پنداشتند، [از این رو] تا زمان اختراع و ساخت تفنگ سرپر نمی‌توانستند از آن در هنگام سوار بر پشت اسب، استفاده کنند. این واقعیت عملاً در مورد سپاهیان مملوکان

درست بود، نکته مورد بحث را نخستین بار داوید ایالون اذعان کرده است، که درباره اشراف روس و جنگجویان فئودال ژاپن نیز صدق می‌کند. مشابه این موارد، برای نیروی قزلباش [صفوی] بیان می‌شود، کاربرد سلاح گرم در اندیشه قزلباشان، با عقیده جوانمردی مغایر بود، و اینکه سوار را مجبور به پیاده شدن می‌کرد. این امر مرتبه او را تا رسته پیادگان تقلیل می‌داد (Bacqué-Grammont, ۱۹۸۷: ۱۶۸). هر نوع اقتباس اسلحه گرم مستلزم تشکیل گردان‌های بزرگی از پیادگان بود که [این امر به نوبه خود] به قیمت قربانی کردن (فدا کردن) سرعت عمل و تحرک پذیری در میداین هموار جلگه‌ای را در پی داشت، درحالی‌که تکیه اصلی نبرد بر سنت جنگی قزلباشان بود. بعلاوه این امر افتخارات و دلاوری‌های نیروی سوار و مهارت کمانداری که پیوند ناگسستنی با سنت‌های هزارساله قومی آنان داشت را از بین می‌برد. از این رو کاربرد سلاح، نیازمند عاملی برای [تعریف] ساختاری مجدد جامعه درگیر در یک نظام سلسله مراتبی و الگوهای سازمانی از پای درآمده بود که نخبگان حاکم [در آن] تمایل یا توانایی تحقق انجام آن را نداشتند. در موارد نادری، این اکراه یا ناتوانی منجر به پدیده «استمرار تناوبی» گردید که در ژاپن رخ داد، جایی که سنت شمشیر نهایتاً بعد از کنار گذاشته شدنش با پیدایی نخستین سلاح گرم، مجدداً نمودار شد (Kubler, ۱۹۷۹). اغلب اوقات این امر از سرعت کاربرد و معمول‌سازی تکنولوژی موردنظر می‌کاهد. بنابراین در ایران پیاده نظام سلاحدار (تفنگچیان پیاده) هرگز موقعیت اجتماعی همقطار با سواران را بدست نیاوردند. تفنگداران از دهقانان یا طبقه عمده سربازگیری می‌شدند.

به طور کل، رسته تفنگداران در میان سپاهیان از ارج و مقام چندانی برخوردار نبودند و [گاهی] از سوی سواران به آنان عنوان تحقیرآمیز «خوراک توپ» داده می‌شد (Kaempfer, ۱۹۴۰: ۹۴; De Bruin, ۱۷۱۴: ۱۵۷). تعصب و تبعیض پیوسته در میان دسته نیروها نسبت به کاربرد رسته سلاحدار در مشاهدات یک افسر فرانسوی و مشاور نظامی بنام تره‌زل به سال ۱۸۰۸م. منعکس است، وی در یاداشتی می‌نویسد، رسته پیاده تا به امروز تحقیر می‌شد

(Archives Militaires, ۱۶۷۳; Trézel, fol: ۳۱۰). بنابراین [با این رویکرد] روندی پدید آمد که سلاحداران (تفنگچیان) در بخش اصلی تغییر و تحولات ساختار نظامی ایران سده هفدهم میلادی جایی نداشتند. از بین رفتن نیروی قزلباش و ظهور غلامان به عنوان نیروی نظامی جایگزین، بایستی به عنوان نقطه مقابل تشکیل جاننثاران در دولت عثمانی یا نیروی استرل اتسی در روسیه در نظر آورده شود. همه این تلاش‌ها در جهت کاستن از وابستگی سنتی به نیروهای قبایل یا برای پایان دادن به ارتباط میان زمین و خدمت بود. اما برخلاف نمونه، دولت عثمانی و روس، تشکیل نیروی جدید در ایران به عنوان فرصتی برای آشناسازی حرفه‌ای و بهره‌مندی نظامند از سلاح بکارگرفته نشد. هرچند این گفته درست است که برخی از غلامان با سلاح گرم می‌جنگیدند، اما عمدتاً در میان آنان تمایل به کاربرد سلاح سنتی تداوم پیدا نکرد (Kaempfer, ۱۹۴۰: ۹۴). از این منظر تنها می‌توانیم در این مورد بیاندیشم که چرا می‌باید این گونه بوده باشد. از جمله این عواملی که می‌توان نام برد؛ ریشه‌دار بودن آداب و رسوم استپی، طبیعت دشمنان ایران، انعقاد پیمان صلح دولت ایران صفوی با عثمانی به سال ۱۶۳۹ م./ ۱۰۴۹ ق.، و بیم و هراس احتمالی از این که نیروی جدید، اگر به سلاح آتشین تجهیز می‌شدند، ممکن بود بسیار توانمند گردند.

یک راه برای دنبال کردن پرسش پذیرش اسلحه گرم توسط صفویان این است که در گزارش‌ها، به امکان رابطه میان طبیعت کلی پذیرش سلاح گرم و توجه اندک ایرانیان به توپ بپردازیم. به نظر نمی‌رسد صفویان توپخانه را در میدان [نبرد] و محاصره بکار برده باشند. اگرچه ایرانیان با توپخانه غریب نبودند، با این حال سلاح مزبور به زحمت مورد استفاده قرار می‌گرفت. برخلاف همسایه، مغولان کبیر، که در سده شانزدهم میلادی از مشاوران نظامی متعددی از عثمانی برخوردار بودند و از توپ‌ریزها و تفنگ‌سازان ماهر سود می‌بردند، خصوصت طولانی مدت صفوی - عثمانی، ایرانیان را از تربیت و بهره‌گیری مشاوران این چنینی بازداشت. این امر ممکن است عقب افتادگی نظامی صفویان را بخصوص در امر توپخانه رقم زده باشد

(Farooqi, ۱۹۸۹: ۱۱-۱۳). از دوره آق‌قویونلو، در سده پانزدهم میلادی توپ در ایران بکار گرفته شده است (Khunji-Isfahani, ۱۹۹۲: ۳۴۰-۴۶, ۹۸) و سپس در سده شانزدهم میلادی، توسط صفویان در محاصره آذربایجان و بعدها از آن در تسخیر دژهایی چون ایروان در دهه ۱۶۳۰م. و قندهار در اواخر دهه ۱۶۴۰م. استفاده شد (Vahid Qazvini, ۱۳۲۹: ۱۸۵-۸۶). شاهدانی از کاربرد به نسبت اندک توپ در قورخانه‌های دولت صفوی خبر می‌دهند که ضعف مهارتی ایرانیان را در کاربرد آن‌ها و تمایلاتشان در بی‌توجهی به اسلحه‌های گرمی که در اختیارشان بود را به نمایش می‌گذارد. فرستاده پاپ جیوانی باتیستا ویکیوتی که شاهد نبردی در نواحی تبریز به سال ۸۶-۱۵۸۵م. ۹۴/۹۹۳ق. بود، در توصیفاتی از لشکرکشی ایرانیان برای بیرون راندن ترکان عثمانی از قلعه نظامی شهر می‌نویسد؛ ایرانیان برای انجام این کار با مشکل بزرگی مواجهند، زیرا آنان در این نوع نبرد تجربه زیادی ندارند. براساس مشاهدات وی بیشتر سپاهیان متشکل از سوارکاران بودند. ویکیوتی طی یادداشتی درباره شجاعت و مهارت سربازان ایرانی می‌نویسد، در جنگیدن با شمشیر، نیزه و کمان مهارت داشتند و در این زمینه، در حقیقت بسیار برتر از نیروی ترکان [عثمانی] بودند. به هر حال آنان از تفنگ شمشخال به میزان کمتری بهره می‌گیرند، نه بخاطر فقدان و نبود سلاح بلکه دلیل این امر صدمه و آسیبی بود که این‌گونه اسلحه‌ها وارد می‌آوردند. با در نظر گرفتن توپخانه، ویکیوتی می‌افزاید، ایرانیان هرچند دو توپخانه بزرگ داشتند که از دهانه آن گلوله‌های بزرگی خارج می‌شد، [اما] چگونگی مهار و کاربرد آن را نمی‌دانستند. براساس نوشته نویسنده، کاربرد نسبتاً خوب از توپ‌ها زمانی اتفاق افتاد که یک نفر هندی عهده‌دار این امر شد، وی پیشنهاد داد که ایرانیان برای عملیات توپخانه خود از کارشناسان خارجی استفاده کنند. با این حال ترکان [عثمانی] همچنان در دفع دشمن موفق عمل می‌کردند. ویکیوتی در پایان می‌نویسد ایرانیان یا توپخانه ندارند یا روش کار با آن را نمی‌دانند و در کاربرد این سلاح، عثمانی‌ها بکلی بر ایرانیان پیشی دارند (Tucci, ۱۹۵۵: ۱۵۴, ۱۵۶).

تنها ویکيوتی آخرین کسی نیست که در توصیفاتش از کم توجهی ایرانیان به توپخانه سخن می‌گوید. در دهه ۱۶۶۰م. ژان دو تونو فرانسوی طی یادداشتی می‌نویسد، تنها دو توپ در پنج یا شش مزغل (دریچه) مشرف به دریا در بندرعباس وجود داشت (De Thevenot, ۱۶۸۹:۴۷۹). دیگر سیاحان نیز به کمبود بمب و مواد منفجره برای تخریب دیوارها در سپاه ایران اشاره دارند (Du Mans, ۱۸۹۰:۱۵۸; Oriya, ۱۸۹۸:۳۳-۳۴).^۱ انگلبرت کمپفر مدعی است که توپخانه‌های قابل حمل به ندرت در سپاه ایران بکار برده می‌شود و می‌افزاید، از این سلاح در میداین نبرد (جنگ‌های صحرائی) استفاده نمی‌شود. همان نویسنده می‌آورد توپ‌های پرتغالی که بر روی دیوارهای هرمز، خنج و لار رها شده بودند، حال مزین‌گر تمام نمای کاخ‌های [فرمانروایان] محلی‌اند. بگونه‌ای مشابه، سازو برگ جنگی که توسط فردریک، دوک هلشتاین به سال ۱۶۳۷م. / ۱۰۴۷ق. ارسال شده بود، یک نسل بعد زینت بخش ورودی باغ شاهی قزوین گردید (Kaempfer, ۱۹۴۰:۹۵,۹۷).

کمترین حد توجه به اهمیت توپخانه در نوشته‌های تاورنیه منعکس است، جایی که وی درباره حجم کار کم مأمور توپخانه (توپچی باشی) می‌نویسد، این امر به وجود تعدادی سلاح سالم و قابل استفاده در بخش‌های از نواحی مرزی وابسته بود، در حالی که همه توپ‌هایی که در اصفهان موجود بود، خاک می‌خوردند (Tavernier, ۱۷۱۲, I:۶۶۰). بعلاوه به میزانی عملکرد توپخانه با مرگ حسین قلی خان متصدی این امور در سال ۱۶۵۵م. / ۱۰۷۶ق.، موقتاً متوقف شد، این امر به همان اندازه‌ای که [از یکسو] انعکاس دهنده مشکلات مالی بود، [از سوی دیگر] بیانگر ماهیت صلح آمیز در روابط با دولت‌های همجوار است (Mashizi, ۱۳۶۹:۳۵۹).^۲ به هرروی، سیر این حوادث، از در الویت قرار نداشتن مسئله توپخانه [در این برهه] حکایت

^۱. همانگونه که اسرائیل اوری (Israel Ory) در تلاش بود اروپائیان را متقاعد کند که امکان حمله‌ای از سوی ایران [به عثمانی] وجود دارد اما آگاهی‌های وی درباره نیروی نظامی صفویان را باید با احتیاط پذیرفت.

^۲. موقعیت توپچی باشی به نظر می‌رسد پیش از سال ۱۰۸۰ق. / ۱۶۷۰م. احیا نشده باشد. در سال مزبور نجف قلی بیگ صاحب منصب در این امر بود.

می‌کند. فرمانروایی صفوی در آخرین روزها، نمونه‌ای از بیش‌ترین ضعف نسبی توپخانه‌ها را نمایش گذارد. در روز جنگ گلون آباد به سال ۱۷۲۱م./۱۱۳۴ق.، توپخانه صفوی تحت فرمان توپچی باشی و ناظر فرانسوی نتوانست بر مهاجمان افغان غلبه کند. محاصره اصفهان در سال بعد، هیچ نقطه امیدی از برتری محسوس توپخانه ایرانی را به تصویر نکشید (Lockhart, ۱۹۵۸: ۱۳۵, ۱۵۵).

در کنار اکراه کلی در کاربرد اسلحه گرم در میان نیروهای صفوی، چگونه می‌توانیم این پدیده را تفسیر کنیم؟ شاید سخن توماس هربرت، نخستین شرح در این باره باشد. وی اظهار می‌دارد که ایرانیان به دلیل زحمت بسیار در جابجایی، از حمل اسلحه‌ها و توپخانه بیزاری می‌جویند (Herbert, ۱۹۲۹: ۲۴۳). موانع متعدد این اکراه از این قرارند؛ نخستین نگرانی‌ها در این باره به حمل، به وسیله چرخ برمی‌گشت، بسیاری از منابع حکایت از عدم وجود آن در دوره صفوی دارند. عامل دوم محیط فیزیکی سرزمینی ایرانیان بود که اجازه حمل و نقل سلاح‌های سنگین مانند توپخانه را نمی‌داد. برخلاف روسیه که دولت مسکوئی با حرکت در رودخانه‌های قابل کشتیرانی، توپخانه را به هر سمت حمل می‌کرد و یا حتی فرمانروایان دولت عثمانی می‌توانستند از رودهای دجله و فرات برای انتقال سلاح‌های عظیم به موصل و بغداد بهره ببرند، دولت ایران عهد صفوی از مسیرهای آبی که انتقال این نوع تجهیزات سنگین را تسهیل می‌کرد، محروم بود (Smith, ۱۹۹۳: ۳۵-۶۵). مشکل عوارض زمین خلیج فارس را از مراکز بااهمیت شهری داخلی سرزمین ایران منفک می‌ساخت و همچنین سرزمین ایران را بسیار بیشتر از امپراتوری عثمانی و مغولان کبیر در هند، در خشکی محصور می‌کرد. بنابراین این امر خود به خود مانع از توجه به تجهیزات سنگین و مواد خام می‌شد.

عامل دیگر امکان دسترسی به عناصر مورد نیاز برای ساخت توپ و باروت بود. از این میان سولفور، شوره، زغال چوپ و فلزات متعددی چون آهن، مس و قلع لزوماً از نواحی نزدیک بدست نمی‌آمد، بلکه این ذخایر در مناطق دور دست قرار داشت و بهره‌وری از آن

مشکل و برحسب اتفاق رخ می‌داد (Dupré, ۱۸۱۹:۴۳۹; India Office Records, Fol ۹).^۱ اهمیت این منابع در این مسئله، آنجا دیده می‌شود که صادرات سولفور در اوایل سده هفدهم میلادی ممنوع شد (Ibid: fol ۹). در سده هفدهم و هجدهم میلادی، تولید باروت و وجود یک کارخانه ریخته‌گری توپ در لار، شهری که در نزدیکی آن معادن سولفور به فراوانی یافت می‌شد، اساساً این ماهیت را انعکاس داده است (De Thevenot, ۱۶۸۹:۴۶۳; De Jenkins, ۱۸۳۷:۲۸۴-۸۶; Bruin, ۱۷۱۴:۳۴۳).^۲ عامل دیگری که از کمبود میدان توپخانه سخن می‌گوید راهبرد نظامی ایرانیان است که براساس آن از جنگ در فضای باز اجتناب می‌کردند. به جای مواجهه با دشمن در میدان جنگ، نیروهای صفوی کمین کردن و بهره بردن از سیاست زمین سوخته را ترجیح می‌دادند، که در آن توپخانه سنگین کاربردی نداشت (Iskandar Beg Turkman, ۱۳۱۷:۱۶۵; Riazul Islam, ۱۹۷۰:۱۱۴).^۳

شهرها و حصارها

ملاحظات راهبردی، شرایط فیزیکی و عوامل اجتماعی - فرهنگی منجر به بهره‌مندی محدود نیروهای صفوی از میدانهای جنگ شد. درباره محاصره توپخانه‌ای، کمبود نسبی کاربرد آن در سپاه ایرانیان - که تا سده نوزدهم میلادی ادامه داشت و تره زل و دیگران بر آن گواهی می‌دهند

^۱ در نواحی لار سولفور یافت می‌شد. همان منبع یادآور می‌شود که معدن آهن در گیلان و همدان به دست می‌آید. مس به سادگی در قلمرو صفوی یافت نمی‌شد، بنابراین با تلاشی کوتاه مدت در نزدیکی کرمان در دهه ۱۶۸۰م. دسترسی به معدن مس را ممکن نمود، اما در کل همه ابزار آلات مسین از دیگر سرزمین‌های آسیایی وارد می‌گردید. در اوایل سده هفدهم میلادی اقلام مسین را به اجبار از راه خشکی با سرزمین هند تأمین می‌شد زیرا پرتغالیها واردات آن را از مسیر هرمز ممنوع کرده بودند.

^۲ در سده نوزدهم میلادی گفته می‌شود معدن سولفور در ناحیه خمیر منطقه ساحلی روبروی قشم وجود داشت. به نوشته جنکینس معادن سولفور در نواحی خمیر در ساحل خلیج فارس یافت می‌شد. ژان دو تونو می‌نویسد باروت در لار تولید می‌شد. کارخانه توپ ریزی به سال ۱۷۰۵م/۱۱۱۶ق. توسط کورنیل دو بروین دیده شده است. وی در این باره می‌نویسد بهترین توپ‌ها در قلمرو صفوی در لار ریخته می‌شود. لار همچنان در سده نوزدهم میلادی برای تولید توپ نام بردار بود.

^۳ به نوشته اسکندربیک منشی و محمد یوسف مورخ در سال ۱۰۴۵ق/۱۶۴۶م دستور العملی مبنی بر به آتش کشیدن محصولات محلی، راهبردی به عنوان عملی متقابل در برابر لشکرکشی عثمانی به ایروان به جانی بیک داده شد.

(Trézel, ۱۸۰۸: fols ۳۱۰-۱۱)، احتمالاً با عوامل مشابه از جمله؛ ناسازگاری میان آداب یک قومیت جنگجوی بیابانگرد، که مبتنی بر حمله برق آسا است، شاید رویکرد نظام مند و پایدار لازمه مهم‌ترین عامل برای کسب موفقیت در یک محاصره باشد. درست در نقطه مقابل این نگرش، کم‌توجهی به فنون محاصره در ساختار شهرهای ایرانی دوره صفوی منعکس است. بسیاری از سیاحان اروپایی با ورود به مشرق زمین در اوایل دوره مدرن، در مشاهدات خود [می‌آورند] شهرهای آسیایی برخلاف شهرهای اروپایی بی حصارند. بسیاری از شهرهای ایرانی پیش از برخاستن صفویان در سده شانزدهم میلادی محصور بود. در واقع در محدوده زمانی دویست ساله فرمانروایی صفوی شهرها تغییرات اندک به خود دیدند و یا هیچ نوع تغییری نکردند. کنتارینی سیاح ایتالیایی در اواخر سده پانزدهم میلادی از دربند با عنوان شهری دارای حصار یاد می‌کند (Alderley, ۱۸۷۳: ۷۴۵) مؤلف *احسن التواریخ* نیز در سال ۹۵۴ ق / ۱۵۴۷ م بر آن صحنه می‌گذارد (Rumlu, ۱۹۳۱: ۳۲۲-۲۳) و نیکلاس ویتسن در اوایل سده هفدهم بار دیگر مجدداً این نکته را یادآور می‌شود (Witsen, ۱۷۰۵: ۵۶۲). هرات و قندهار از دیگر نمونه‌های شهرهای دارای دیوار در آن زمان بود (Rumlu, ۱۹۳۱: ۱۶۹-۷۰, ۲۰۵-۲۰۷; Szuppe, ۱۹۹۲: ۲۴-۲۵). آگاهی‌های ما در باب ایالت مشهد اندک است، اما به هر حال دیوارهای بلند و مستحکمی که شهر را در اواخر سده هفدهم احاطه کرده بود، احتمال می‌رود بنای آن در اوایل سال ۱۵۰۰ م / ۹۰۶ ق. گذاشته شده باشد (Dickson, ۱۹۵۸: ۱۴۶; Andersen, ۱۶۶۹: ۱۴۷; Witsen, ۱۷۰۵: ۳۸۴).

برخی ابهامات درباره احتمال اینکه در دوره زمانی مشخص، دیوار شهرها، پس از ویرانی در اثر جنگ یا دیگر عوامل بازسازی شد، بار دیگر پس از چندی، [حصارهای مزبور] از میان برداشته‌اند. شهر تبریز نمونه بارز این نکته را به تصویر می‌کشد. کنتارینی از تبریز با عنوان شهری «محصور با دیوارهای گلی غم‌انگیز» نام می‌برد (Alderley, ۱۸۷۳: ۱۲۵). سیاح پرتغالی آنتونیو تنزیرو در سال ۱۵۲۵ م / ۹۳۱ ق. درباره تبریز می‌آورد، شهر هیچ دیواری ندارد (Tenreiro, ۱۹۲۳: ۲۸). چهارده سال پس از آن، میکله ممبره یادآور می‌شود که تبریز در حول

خود دیواری داشت، یک بخش از آن سنگ و سایر قسمت‌ها با دیوار گلی ضخیم بنا شده بود (Membré, ۱۹۹۳:۲۹). هربرت، ۷۵ سال پس از ممبره، در سخنی بر این نکته تأکید می‌کند که تبریز دارای دیواری از گل در حدود پنج مایل است (Herbert, ۱۹۲۹:۱۹۷). لابلوی لوگوز^۱ در سال ۱۶۵۷ م. / ۱۰۶۷ ق. در یادداشتی بار دیگر از نبودن دیوار [یا حصار در تبریز] خبر می‌دهد (Le Gouz, ۱۶۶۷:۸۹). این وضعیت تقریباً تا یک قرن بعد تا زمانی که جان بل درباره تبریز نوشت، در محیطی کاملاً باز، هیچ دژ یا استحکاماتی برای دفاع ندارد، ادامه داشت (Bell, ۱۶۷۳:۱۰۸۱).

جدای از نمونه‌ها و موارد متناقض و مبهم، به نظرمی‌رسد دوره صفوی شاهد کاهش-تدریجی در شمار شهرهایی بود که دیواری در اطراف [خود] داشتند. در این‌باره با اندکی بزرگنمایی، وینچنتو دالساندری می‌آورد، در پادشاهی صفوی [حتی] یک شهر هم حصاری ندارد بلکه همه در فضایی باز قرار گرفته‌اند (Gery, ۱۸۷۳:۲۲۲). باربارو یاد آور می‌شود که قم، کاشان و یزد دارای بارو بودند (Alderley, ۱۸۷۳:۷۲-۷۳). ممبره به سال ۱۵۳۹ م. / ۹۴۶ ق. وجود دیوارهای گلی بر حول کاشان، اصفهان و شیراز یاد آور می‌شود و از وجود دیوار سنگی لار خبر می‌دهد (Membré, ۱۹۹۳:۴۶-۴۷). تنزیرو در آن دوره، در همان حال که از وجود دیوار مستحکم در اطراف لار سخن می‌راند، از ویرانی دیوارها در اطراف شیراز، اصفهان و کاشان خبر می‌دهد (۲۳، ۱-۲۰، ۱۶، ۹، ۱۹۲۳: Tenreiro). اندکی پس از این، ویکیوتی از نبود نسبی استحکامات در ایران سخن می‌گوید و مدعی است، بجز اصفهان و کاشان دیگر شهرها فاقد دیوار بودند. [وی می‌نویسد] دیوار این شهرها آنچنان سست و بی بنیان است که شهرها را می‌توان بدون بکارگیری توپخانه به تصرف درآورد. شهرهای ایران به همان میزان قدرت ایستادن در برابر حملات نیروهای سازمان یافته را داراست، که ذرات گردوغبار در برابر باد توان مقاومت دارد (Tucci, ۱۹۵۵:۱۵۵-۵۶).

این نظر به طور قطع، درباره نقاطی چون قم، شیراز، اردبیل، قزوین و زنجان مصداق دارد و در همان دوره زمانی [نگرش مزبور] درباره کاشان و اصفهان بکار می‌رفت. هربرت در بیانی

^۱ . La Boullaye le Gouz

قم را فاقد حصار می‌داند و همین گونه درباره لار به ایراد سخن می‌پردازد و می‌افزاید [در اینجا] نیازی به فن و صنعت [ساختن دیوار] نیست، از آنجایی که صخره‌های مرتفع از جهت شرق به شمال [کشیده شده‌اند] شرایطی طبیعی برای دفاع ایجاد می‌کند (Herbert, ۱۹۲۹: ۲۱۶, ۵۷).

شاردن درباره قم در بیانی می‌آورد، شهر دارای خندق و دیواری گلی با برج‌های نیمه ویران است. این درحالی است که کمپفر در توصیف قم در دهه ۱۶۸۰ م. شهر را با دیواری مخروطیه نام می‌برد (Chardin, ۱۸۱۰-۱۱, II: ۴۰۷; Kaempfer, ۱۹۵۸: ۷۵).

دو بروین به سال ۱۷۰۳ م. / ۱۱۱۳ ق. از قم دیدار کرده بود، هیچ چیز تغییر نکرده بود (De Bruin, ۱۷۱۴: ۱۲۹). شاردن کاشان را شهری با دو حصار و پنج دروازه و از ساوه با عنوان شهری که دیوارهایش با جلوه‌ای بد، باقی است، نام می‌برد (Chardin, ۱۸۱۰-۱۱, II: ۴۰۷, ۴۱۷, ۴۶۲).

میسونر فرانسوی، «دو لاماز»^۱ که در دهه ۱۶۹۰ م. از کاشان دیدن نمود، بر دو دیواره بودن کاشان تأکید می‌کند و طی یادداشتی می‌نویسد دیوار بیرونی نیمه مخروب بود (Lettres édifiantes, ۱۷۸۰, IV: ۸۲). این نکته یک دهه بعد توسط «دو بروین» مورد تأکید مجدد قرار می‌گیرد (De Bruin, ۱۷۱۴: ۱۳۰). حصارهای شهر اصفهان که همچنان در دهه ۱۶۲۰ م. پابرجای بود، توان ایستادگی در برابر توپخانه را نداشت (Herbert, ۱۹۲۹: ۱۳۷) [زیرا که] کارایی خود را در نیمه سده هفدهم میلادی از دست داده بود (Gaupe and Wirth, ۱۹۷۸: ۳۳). از آنجایی که در ساختن [دیوار] از خاک به نسبت سنگ بیشتر استفاده می‌شد، تاورنیه بر این باور است [حصارهای شهر] فاقد برج و بارو، استحکامات و دیگر آلات دفاعی است. همان نویسنده در سخنی از وجود خندق‌های کم ژرف، سطحی و همیشه خشک خبر می‌دهد و [در گزارشی می‌آورد] ساکنان در بسیاری از قسمت‌ها به منظور ایجاد میانبر از داخل و خارج، دیوار شهر را پاره پاره کرده‌اند (Tavernier, ۱۷۱۲, I: ۴۳۵). هربرت درباره شیراز می‌نویسد، برخی از دیوارهای شهر همان‌گونه که از آن بر می‌آید توسط اوزون حسن برپا شده است (Herbert, ۱۹۲۹: ۶۹).

^۱ De la Maze.

کونیلز اسپیلمن که [در سفری]، یک هیئت هلندی به ایران را در سال ۱۶۵۲م. / ۱۰۶۲ق. همراهی کرد، از شیراز با عنوان شهری فاقد دیوار و خندق نام می‌برد. شهری که او از آن سخن می‌گفت، فاقد دیگر استحکامات در برابر جنگ بود تا چه برسد به تاب مخالفت مردمانش (Speelman, ۱۹۰۸: ۱۰۵). یک نسل بعد، جان فریر که از شهر دیدن کرد، در مشاهدات خود می‌گوید، شهر هیچ استحکامات یا دیوار، گودال آب، خاکریز یا دیگر جان پناه برای سربازانش که تنها یک سد دفاعی به شمار می‌آیند، ندارد (Fryer, ۱۹۰۹-۱۹۱۵: ۲۱۵). در سده هفدهم میلادی پیتر و دلاواله می‌نویسد، نه اردبیل، نه قزوین، نه زنجان، [هیچ یک] حصارى ندارند (Della Valle, ۱۸۴۳: ۷۰۵, ۷۷۱, ۷۷۶). فقدان بارو در اردبیل مجدداً توسط اولناریوس مورد تأکید قرار گرفته است. وی همچنین در باب سلطانیه می‌آورد، دیوارهای شهرش عمدتاً متروکه‌اند (Olearius, ۱۹۷۱: ۴۶۲, ۴۷۶). یک دهه پس از دلاواله، توماس هربرت برخلاف او درباره قزوین چنین نظری ندارد، هرچند وی می‌افزاید دیوار شهر توان مقابله اندکی در برابر یک دشمن را داراست (Herbert, ۱۹۲۹: ۲۰۲). شاردن در دهه ۱۶۶۰م. می‌نویسد قزوین دیوار استواری داشت و خرابه‌های آن همچنان به چشم می‌خورند. این در حالی است که اکنون شهر از همه طرف بی‌حصار است (Chardin, ۱۸۱۰-۱۱, II: ۳۸۸; Hanway, ۱۷۵۳, I: ۲۳۲). رشت و فرح آباد در شمال همچنین فاقد دیوار بودند، حقیقتی که ظاهراً در موفقیت مهاجمان قزاق در بین سال‌های ۱۶۳۶م. / ۱۰۴۵ تا ۱۶۶۸م. / ۱۰۷۹ق. نقش بسزایی داشت (Fedor, ۱۷۶۲, VII: ۲۷۸; Herbert, ۱۹۲۹: ۱۷۳). بندرعباس در مجاورت خلیج فارس از دژی مستحکم بهره می‌برد و استحکامات شهر پس از حملات هلندی‌ها به سال ۱۶۴۵م. / ۱۰۵۵ق. تقویت شده بود (NA, Voc, ۱۱۷۸: fol ۶۴۱). اما با آغاز سده هفدهم میلادی استحکامات رو به ویرانی نهاد (Lockyer, ۱۷۱۱: ۲۱۶; NA, Voc ۱۵۴۹: fol ۵۸۹).^۱ این آگاهی‌ها در جدول شماره (۱) به گونه‌ای خلاصه نمایش داده شده است.

^۱. لاکى یر (Charles Lockyer) در سال ۱۷۰۳-۴م. / ۱۱۱۵ق. از بندرعباس دیدن کرده است و در توصیف دیوار شهر، چندین

شهر	اواخر سده ۱۵	اوایل سده ۱۶	اواخر سده ۱۶	اوایل سده ۱۷	اواخر سده ۱۷
تبریز	دارد(متروکه)	دارد/ ندارد	—	—	دارد/ندارد
شماخی	—	—	دارد	تا اندازه‌ای ویران	تا اندازه‌ای ویران
دربند	دارد	دارد	—	—	دارد
اردبیل	—	—	—	ندارد	—
رشت	—	—	—	—	ندارد
فرح آباد	—	—	—	ندارد	—
زنجان	—	—	—	ندارد	—
تهران	—	—	—	دارد	—
قزوین	—	—	—	ندارد	ویران
ساوه	—	—	—	—	متروک
قم	دارد	—	—	ندارد	ویران
کاشان	دارد	دارد	دارد	—	تا حدی ویران
اصفهان	—	دارد	دارد(سست بنیاد)	—	دارد(سست بنیاد)
شیراز	—	جزئی	—	ندارد	ندارد
یزد	دارد	—	—	—	—
لار	—	—	—	ندارد	ندارد
مشهد	دارد	—	—	—	دارد
هرات	دارد	—	—	—	—
بلخ	—	دارد	—	—	—
قندهار	—	—	دارد	دارد	دارد

جدول شماره یک

در بخشی از مطالب، به علت کمبود شواهد، امکان تفصیل آن وجود ندارد و یا احتمال ایجاد ابهام در بیان دیده می‌شود. دقیق نبودن مشاهدات و گهگاه متضاد بودن آن توسط سیاحان اروپایی می‌بایست ما را در باب صحبت کردن از روی قراین، نسبت به گفته‌های سیاحانی که به

نقطه آن را به دلیل کم توجهی مخروبه ذکر می‌کند. بیان این نکته کمتر از یک دهه پیش از آن که دیوارهای شهر در برابر حملات قریب الوقوع اعراب عمانی استحکام داده شود، صورت گرفته است.

طور کلّ از شمار محدودی از شهرها عبور می‌کردند، [به ویژه اطلاعاتی را] در باب بخش شرقی [قلمرو صفوی] بدون سند برجای می‌گذاشتند، برحذر دارد. علاوه بر این، [پژوهشگر] با پیچیدگی مسایل روبرو است، زیرا دیوارها برای اهداف متعددی بکارگرفته می‌شدند. جای دارد که یادآور شویم، عبارت «دیوار»، واژه‌ای دارای انعطاف است، که از آن معانی گوناگونی دریافت می‌شود، از برج و باروی مستحکم، گرفته تا چینه‌های محاط گلی بی‌بنیان مناطق شهری، باغ‌ها یا نشانه‌گذاری زمین‌های کشاورزی. مسئله دیگر تمایز میان دیوارهای منظم، حصار اطراف شهرها و دژها (قلعه‌ها) است که در درون نواحی شهری [حدود آن] همیشه مشخص نیست (در این باره بعداً سخن خواهیم گفت). به هر حال، هیچ شکی نیست که شهرهای استحکام یافته نیز وجود داشتند، به ویژه، در نواحی ایالات مرزی که مجهز به سلاح‌های آتشین بودند. در بند، شمالی‌ترین شهر مرزی در نواحی دریای مازندران، قندهار ناحیه‌ای که صفویان و مغولان کبیر مدعی حکومت بر آن، با یکدیگر بر سر شهر مزبور به مقابله برمی‌خاستند، نمونه‌هایی از این موارد به شمار می‌روند. روستاهای تجهیز شده در منازعه قرار نداشتند. [این روستاها] در سده هفدهم در همه جا (۲-۱۳۱، ۱۲۹، ۱۲۲، ۶۰: ۱۹۰۸، Speelman) بخصوص در خوزستان و نیمه شرقی قلمرو صفوی که تا آسیای مرکزی و افغانستان امروزی، کشیده می‌شد، به چشم می‌خوردند- ۲۵۵: ۱۹۵۸، Xavier; ۲۲-۳۸: ۱۹۵۱، Rosenfeld) (۲-۳۰۱، ۱۱: ۱۸۹۲، Curzon; ۲۰-۳۴: ۱۹۶۴، Turri; ۸: آنها [در بازمانی] از فرمانروایی صفوی پیشی گرفتند و تا مدت‌ها پس از برافتادن سلسله صفوی به حیات خود ادامه دادند. این دژهای بنا شده بر روی تپه‌ها، عمدتاً به عنوان پناهگاه مورد استفاده قرار می‌گرفتند، و در ابتدا برای دفاع در مقابل حملات ناگهانی و کم دامنه بیابانگردان و حیوانات وحشی ساخته شد. بسیاری از شهرهای کوچک دوره صفوی که دارای حصار بودند بگونه‌ای مشابه به نسبت، به عنوان پناهگاه بکار می‌رفتند تا به عنوان یک قلعه (Keegan, 1993: 139).^۱

^۱ جان کیگن (John Keegan) در تعریف قلعه می‌نویسد مکانی است که نه تنها در برابر حمله ایمن نیست، بلکه از دفاع

با این پیش فرض ذهنی، احتمال دارد تصاویر متنوعی را با توجه به قلاع واقعی و مراکز شهری عمده در اواخر دوره صفوی تداعی نماییم. در حالی که دیوارهای برخی از شهرها به صورت دوره‌ای ساخته می‌شدند. روی هم‌رفته به نظر می‌رسد [در میان اخبار] تمایلات به نادیده گرفتن، از بیان حصارها وجود داشته باشد. ویرانی استحکامات به واسطه وقوع جنگ و دیگر عوامل به اضافه فقدان انجام تعمیرات متعاقب و در مواردی از میان برداشتن عمدی دیوار شهر بوده است.

چه عواملی سبب این امر می‌شود؟ مصالح بکار برده شده برای بنای حصارها و شرایط آب و هوایی به طور قطع از عوامل دخیل این امر بودند. گرمای درازمدت و باران‌های سیل آسا، موجبات فرسایش سریع هر نوع دیوار گلی را هموار می‌کرد. مانند آنچه که هربرت درباره منطقه شمال آب گرم، مشاهده کرده است «گرچه پادشاه در انتهای هر سه مایل، یک حصار یا قلعه‌ای برپا کرده است، اما علی‌رغم ستون‌های مستحکم، به دلیل بنیان ناستوار، در ماه مارس و سپتامبر، بنای استحکامات به صورت تدریجی از بین رفته و در آخر هیچ اثری باقی نمانده است یا اندک نشانه‌هایی از برپایی آن به چشم می‌خورد (Herbert, 1929: 143; Caspar Schillinger, 1907: 189).

به هرحال، شرایط آب و هوایی و مصالح ساختمانی برای توصیف فقدان حصارها یا کاهش تعداد شمار آن‌ها در طول دوران مورد نظر کفایت نمی‌کند. فقدان استحکامات و تمایل در جهت بی حصارسازی، به نظر می‌رسد ترکیبی از تأثیر مجزایی از چگونگی محیط فیزیکی ایران، نبود یک سیاست دفاعی متمرکز و ضعف سازمان شهری در این باب، گسترش تدریجی ساخت اداری درونی دولت صفوی و اقتداری که به دنبال این گسترش وسعت کشور همراه

مؤثر نیز بدور است، مکانی است که مدافعان از حمله ناگهانی یا در برابر نیروهای بیشمار در آن پناه می‌گیرند و یا به عنوان پایگاهی غارتگران را در بن‌بست قرار دهند و بر نواحی مورد علاقه با توان کنترل نظامی خود را بر آن تحمیل می‌کنند. وی در مقابل یک پناهگاه را به عنوان مکانی امن در کوتاه مدت توصیف می‌کند و می‌افزاید تنها در برابر یک دشمن ارزش دارد، دشمنی که فاقد ابزار برای دسترسی است یا کسی که راهبرد نپخته‌ای برای حمله به اهداف ساده بکار می‌بندد.

می‌آمد، در آغاز سده هفدهم میلادی انعکاس می‌داد. نخستین مورد ذکر شده فرمانروای صفوی را از یک حس امنیت نسبی همیشگی بهره‌مند می‌کرد. سیاح سده هفدهم میلادی، گابریل دو شینو^۱ بگونه‌ای خلاصه‌وار در سخنی می‌گوید، این سرزمین [از یکسو] با توجه به قدرتش و بهره‌مندی از موقعیت دفاعی کوه‌های اطراف از امتیاز ویژه‌ای سود می‌برد و از سویی نیز بیابان‌های بیشماری دارد که هیچ آبی در آن یافت نمی‌شود (De Chinon, ۱۶۷۱:۶۹). در نبود یک دستگاه مرکزی سازمان یافته، نگهداشت استحکامات لازم بود، وظیفه حفاظت از حصارها به عهده گردانندگان محلی می‌افتاد. به هر حال، شهرهای ایالتی به نظر می‌رسد سطح کمتری از الزام سازمان یافته شهری را برای این کار پرهزینه و ادامه‌دار را داشته‌اند.^۲ استراتژی دفاع از شهر متمایل به تقویت شهر در یک مدل تک کاره، نوعاً در مواجهه خطر قریب‌الوقوع، اشاره به کمک [نیروی] کار بیگار دارد. نمونه آن تلاش بی‌وقفه برای تقویت موقعیت دفاعی بندرعباس در سال ۱۶۹۵ م. / ۱۱۰۶ ق. به جهت پیش‌بینی یک حمله دریایی توسط اعراب عمان بود که به دنبال حمله مشابهی به بندر کونگ (کنگ)^۳ صورت داده بودند (Gombroon IOR, ۱۶۹۵, E/۳/۵۱/۶۰۰۰, ۱۵۴۹: fol ۵۸۹). to Company; NA, VOC

در همان حال که دولت صفوی شکل ضعیفی از توسعه شهری را به گونه ذاتی در ساختار سیاسی و اجتماعی دارا بود، هیچ جای شکی وجود ندارد، با تأثیرات فرایند سوم که تحت فرمانروایی شاه عباس اول آغاز شد و در دوران نوه بزرگ وی، شاه عباس دوم (۱۶۴۲-۶۶ م. / ۱۰۵۲-۷۷ ق.) به اوج خود رسید، تقویت گردید. در طول فتح مجدد ایران، شاه عباس اول بسیاری از حکمرانان محلی را مطیع کرد. در این فرایند استحکاماتی که به عنوان قلعه نظامی و نماد قدرت بکار می‌رفت، ویران شد. قلاعی که وی آن‌ها را منهدم کرد، دژ اصطخر، کرمان، ایبورد، نسا و مرو را شامل می‌شد (Ishraqi, ۱۳۵۳: ۱۷) - دوران موسوم به

^۱.Gabriel de Chinon

^۲. از ریچارد بولت برای ابراز این عقیده در دیداری که با ایشان در بیست و یکم نوامبر ۱۹۹۴ داشتیم، متشکرم.

^۳.Kung

«آرام‌سازی شاه عباسی» نه تنها شکلی از اقتدار دولت مرکزی استقرار یافت، بلکه طلوعه‌ای از رشد ثبات درونی بود، تأثیری که می‌بایستی حس مصونیت در برابر مهاجمان بیرونی را بالا برده باشد که قویاً تا آن زمان ادامه داشت، آنگاه که نخستین نشانه‌هایی از تجزیه سرزمینی نمودار شد. همانگونه که گوب^۱ و ویرث^۲ بیان می‌کنند، صفویان در اواخر سده شانزدهم و هفدهم میلادی دست از دفاع از دروازه‌های شهرها برداشته و بیشتر توجه به مرزهای دور دست دارند (Gaubé and Wirth, ۱۹۷۸: ۳۳). با امضای قرارداد صلح میان دولت‌های ایران و عثمانی به سال ۱۶۳۹م./۱۰۴۹ق. هیچ شکلی نیست، این احساس را ارتقا داد که علیه نواحی درونی سرزمینی، از سوی دشمنان خارجی تهدید جدی بعمل نخواهد آمد. نتیجه این فرایند را در مشاهدات سفیر عثمانی، دوری افندی^۳ به سال ۱۷۲۰م. می‌توان دید. به هر روی مشاهدات وی تداعی‌کننده وی نخستین سخنان دالساندیری را انعکاس می‌دهد، او یادآور می‌شود که ایرانیان تنها سه قلعه در سرزمین پادشاهی دارند. قندهار در مرز هند، دربند در این سوی پادشاهی آستراخان و ایروان نزدیک ارزروم. دیگر شهرها در ایران بمانند اشکودره محیطی باز دارند (Dourry Efendi, ۱۸۱۰: ۵۰).

حتی این عوامل یاد شده [نیز] به عنوان دلیلی برای بی حصار بودن کفایت نمی‌کند، در مقام تجربه، ایرانیان می‌بایستی می‌اندیشیدند که ثبات نیروی نظامی در بهترین حالت موقتی است، و با رویکرد خردمندانه انتظار می‌رفت، صفویان با پیدایش و افزایش بکارگیری توپخانه، به نسبت، به تجهیز و استحکام شهرها پردازند نه اینکه در حصاردار نمودن آن‌ها غفلت کنند. به هر حال، این سخن درست است که در ترکیب محاصره قلاع با توپخانه، فرمانروایان صفوی ضعف قابل توجهی از خود نشان می‌دادند. اتکای ایرانیان به توپخانه در محاصره شهرها نشان می‌دهد که کاربرد آن [در میان ایرانیان] بسیار کمتر از عثمانی‌ها بوده است، حتی آنگاه که جنگ‌ها در

^۱.Gaubé

^۲.Wirth

^۳.Durri Efendi

جریان بود و امنیت ایرانیان از سوی نیروهای عثمانی در معرض تهدید جدی قرار داشت. ویکتوری به سال ۱۵۸۵م. / ۹۹۳ق. از چگونگی در دست داشتن شهر تبریز توسط نیروهای ایرانی خبر می‌دهد، در حالی که ترکان عثمانی دژ نظامی شهر را در تصرف گرفته و از آنجا با بکارگیری توپخانه و شمشال، بذر رعب و وحشت را در میان جمعیت شهر پراکندند که سرانجام این امر، آنان را قادر ساخت که بر کل شهر مسلط شوند. همزمان با تصرف شهر، آنان اقدام به برپایی دژ عظیمی در کمتر از چهل روز نمودند که در آنجا سه هزار تن جان نثار برجای گذاردند (Tucci, ۱۹۵۵: ۱۵۳). به گونه‌ای مشابه، حمله نیروهای عثمانی به بغداد در سال ۱۶۳۰م. / ۱۰۴۰ق. با بمباران توپخانه همراه بود (Khwajigi Isfahani, ۱۳۶۸: ۱۰۱). بطور مشابه عملکرد نیروهای ایرانی مشخص نیست - حمله به ایروان به سال ۱۶۳۵م. / ۱۰۴۵ق. یک نمونه از این موارد است - به هر حال، بسیار کمتر از آن سخن به میان آمده است (Ibid., ۲۰۴, ۲۲۲). در باب جنگ بغداد شاید مجموعه لغات بکار برده شده در کتاب خلاصه‌السير آموزنده باشد. هیچ ذکری از سلاح گرم در جنگ ایرانیان به میان نیامده است، در مقابل نویسنده از نیزه، تیر، کمند و شمشیر سخن می‌گوید (Ibid., ۸۹, ۱۰۲).

در حقیقت، خاطره عملکرد نیروهای ترک و موفقیت آنان در کاربرد دژها برای اعاده برتری، ممکن است عاملی بوده باشد که نیروهای ایرانی را پس از تسخیر مجدد قلاع، متمایل به ویران کردن امکنه استحکام‌یافته می‌کرد. نمونه آن شهر شماخی در ایالت شمالی یعنی شیروان است. سیاح آلمانی آدام الثاریوس که به سال ۱۶۳۶م. / ۱۰۴۶ق. از شماخی می‌گذشت، آگاهی‌های ویژه‌ای در باب ویرانی حصارهای شهر می‌دهد. وی طی یادداشتی می‌آورد، شماخی که پیش از این شهری بزرگ بود، حال به واسطه جنگ‌های شاه عباس اول و دولت عثمانی به شکل نامناسبی درآمده است. زمانی که شاه عباس پی برد ترک‌ها اغلب متمایلند به شهرهایی هجوم برند که دارای قلاع مستحکم هستند و بر این باور بود تا مادامی که آنان در استحکامات و قلاعی نزدیک مرزها و معابر کوهستانی، به درستی موضع نگرفته‌اند، استحکامات واقع در

میان مملکت، زیانشان بیش از سودشان است. از این رو فرمان داد که دیوارهای مستحکم‌تر بخش جنوبی را ویران سازند و مانند مکانی باز به حال خود رها کنند. وی همین تدابیر را در باب شهرهای تبریز، نخجوان و گنجه انجام داد (Olearius, ۱۹۷۱:۴۴۳). یک نسل بعد از اولتاریوس، هنگامی که سیاح هلندی یان اشترویس به سال ۱۶۷۰م. / ۱۰۸۱ق. از شماخی دیدار کرد، تنها بخش شمالی شهر باقی بود. در آن زمان حتی حصار مزبور هم با از دست دادن بنیان خود، رو به ویرانی نهاده بود (Struys, ۱۶۷۶:۲۵۳).^۱

علاوه براین، آن‌گونه که در باب شهرهای بااهمیت شمال غرب که در معرض خطر حملات و محاصره عثمانی بودند، اغوا کننده است که نتیجه بگیریم، به میزانی که شهرهای دارای ارگ ارزش داشتند، شهرهای بدون قلعه اهمیتی دارا نبودند. نمونه تبریز، دقیقاً بسان گزارش‌هایی درباب ساختمان قلاع در شیروان توسط شاه عباس را در سال ۱۰۱۸ق. / ۱۶۰۹م. به نمایش می‌گذارد (Iskandar Beg Munshi, ۱۹۷۸, ۱:۹۸۳-۸۴). سیاح ترک اولیا چلبی از پادگان‌هایی سخن می‌گوید که ایرانیان در مقابل عثمانی‌ها، در آن سوی مرزها، مشابهاً شهرها را به همان اندازه ارگ‌هایی که توسط گروه‌های نظامی [دولت عثمانی] آماده سنگربندی می‌شد، استحکام نمی‌دادند (Evliya Efendi, ۱۸۳۴, II: ۱۳۴, ۱۵۳-۵۴, ۱۶۲). از میان گزارش‌های هلندی در می‌یابیم که شهر بندرعباس دارای یک دژ بیشتر از حصارهای محاط اطراف شهر بود (NA, VOC ۱۵۴۹: fol ۵۸۹). ارگ قشم، در جزیره‌ای به همین نام، آن چنان استحکام یافته بود که به سال ۱۶۴۵م. / ۱۰۵۵ق. در یکی از حملات، نیروهای هلندی نتوانستند در حصار آن رخنه کنند (NA, VOC ۱۱۵۲: fols ۷۰, ۷۶). به علت محاط بودن بوسیله کوه‌ها، لار از داشتن حصاری یکپارچه بی‌بهره بود، اما شهر قلعه سنگی با دیوارهایی مناسبی داشت که بر روی آن تجهیزات جنگی تعبیه شده بود (Herbert, ۱۹۲۹: ۵۷). شهر هویزه در خوزستان در مقابل قبایل عرب ساکن

^۱. یان اشتروس ادعا می‌کند که شاه عباس اول دیوار جنوبی شهر را به منظور جلوگیری از نیروهای ترکان عثمانی در شهر ویران کرد.

ناحیه از یک ارگ بهره‌مند بود^۱ (NA, VOC ۱۵۵۹: fol ۸۴۰). به هر حال، بهترین نمونه ممکن است شهر اصفهان باشد، همان‌گونه که دو بروین ذکر می‌کند. وی در توصیفاتی که از دیوار بیرونی شهر با ده دروازه و برج [ارائه می‌کند]، از هیچ ویرانی سخنی به میان نمی‌آورد (آن‌گونه که از توصیفات برمی‌آید، برخی تعمیرات شهر از زمان تاورنیه انجام گرفته بود). گراور همراه با توصیف (شماره ۷۴) یک حصار کم ارتفاعی را به تصویر می‌کشد، که نشانه از وجود مرزی، تعریف‌کننده محدوده شهری است، نه اینکه به عنوان مکانیسم مؤثری برای دفاع به شمار می‌رفت (نگاه کنید به تصویر شماره یک). در توصیف قلعه درون شهر (تبرک) که در نقاشی دیده می‌شود، دو بروین می‌آورد، [قلعه‌ای است با] دیوارهای گلی بلند با برج‌های قوزدار که از آن تعدادی توپ بیرون زده است. او در ادامه از نگرانی خود در این باب سخن می‌گوید، هیچ گلوله‌ای نباید به وسیله آن‌ها شلیک شود. لرزه‌های آن‌ها قطعاً دیوارهای اطراف را فرو خواهند ریخت، زیرا حصارها آن چنان ویران و فروریخته‌اند که یک شخص در بسیاری از بخش‌ها می‌تواند درون آن‌ها را ببیند (De Bruin, ۱۷۱۴: ۱۴۴-۴۶)^۲.

شاید ما هیچ گزینه‌ای جز همراهی در بخشی، با پیر سانسون نداشته باشیم که در اواخر سده هفدهم میلادی می‌نویسد، شاه به هیچ وجه نیازی به توپخانه ندارد. او بیان می‌کند ایرانیان برای دفاع از شهرهایشان مجبور نیستند به قلاع اتکا کنند که نه حصاری دارند و نه استحکاماتی، بعلاوه اینکه برخی از دژهایی که در مرزها موجودند، توان ایستادن در مقابل حملات را ندارند (Sansón, ۱۶۹۴: ۱۰۷). اینکه شاه عباس به گفته دلاواله تصمیم گرفت اردوگاه خویش را در بیرون از شهر تبریز برپا کند، به دلیل مشکلات دفاعی شهر، به نظر می‌رسد نشان از این واقعیت دارد که شهرها دارای یک نوع نقطه کانونی نبودند که برای دفاع ضروری به نظر برسند، آن‌گونه که در اروپا و چین [شهرها دارای نقطه مرکزی] بودند (Della Valle, ۱۸۴۳, ۱: ۷۷۶).

^۱. جایی که گفته می‌شود قبایل عرب دژ هویزه را محاصره کرده بودند.

^۲. توصیفات دو بروین همه توسط خود نویسنده صورت گرفته است، وی در نقاشی تبحر داشت و شرحیاتی که وی ارائه داده مشهور است. در عهد صفوی در قیاس با دیگر سیاحان بسیار دقیق‌تر بوده است.

اضافه بر آن، این عمل خیانتی به رشته افکار نخبه‌ای بود که قویاً برای مهار کردن گذشته قبیله-ای خود تلاش می‌کرد. اروپای فئودالی یک نوع دوگانگی میان مراکز شهری و حومه‌ای قایل بود، اولی به عنوان قلاع پادشاهان به کار گرفته می‌شد و دومی حوزه قلمرویی اشرافیت محسوب می‌شد. شهرها مراکزی برای مدیریت، تجارت و بالاتر از همه قدرت بود، [این معیارها] به همان اندازه‌ای که واقعی [به نظر می‌رسیدند]، به همان مقدار نیز نمادین بودند. در چین جایی که حومه شهر همیشه در فقر بسر می‌بردند، شهرها حتی به لحاظ مراکز اقتصادی، سیاسی و نظامی اهمیت بیشتری دارا بودند (Franke, ۱۹۷۴: ۱۵۱). در ایران، در مقابل، شهرها در رقابت با استپ‌ها (بیابان) قرار داشتند، محیط طبیعی و اصلی تشکیل دهندگان قبایل ترکمن، که از آن صفویان بیرون آمدند و بخش عظیمی از نیروهای جنگی را تشکیل دادند. شاهان صفوی همیشه مشغول لشکرکشی و حتی در زمان صلح نیز در گردش بودند و اغلب، برای شکار، انجام زیارت یا تفریح عازم به سفرهای طولانی مدّت می‌شدند. حتی آنگاه که شاه و نیروهایش در پایتخت اقامت داشتند، آنان اغلب در بیرون از دیوارهای شهر چادر می‌زدند و اصطلاحاً به عیش و نوش در باغ‌های خارج از حصار شهر می‌پرداختند. در این قالب، امر تغییر پایتخت توسط صفویان در سه مرحله در یک دوره صدساله امری اتفاقی نبود. ماوراء ملاحظات راهبردی و شاید اقتصادی، انعکاساتی از فقدان دسترسی به یک مرکز شهری خاص است.



تصویر شماره یک

تاکنون در این مبحث، تأثیر صلح زهاب مورد تأکید قرار نگرفته است که به سال ۱۶۳۹م. / ۱۰۴۹ق. میان ایران و عثمانی منعقد شد. از آنجا که این توافق به بیش از یک سده جنگ و دشمنی مداوم بین صفویان و عثمانی پایان داد، آن را باید با عنوان یک «آب پخشان»^۱ در تاریخ نظامی ایران نگریست. از آنجایی که جنگ عامل اصلی^۲ ابداعات نظامی است، نقطه آغازین توقف دشمنی در بخشی با انعقاد معاهده، دلیل ضعف متعاقب روحیه نظامی ایرانیان بود. به ویژه این امر ممکن است در فقدان هر نوع تحولی در بکارگیری توپخانه توسط صفویان دخیل باشد. همچنان، خود دلیلی بر این است که چرا هیچ تأکیدی بر روی توافق مورد نظر انجام نشده بود، قطعیتش در شرایطی از واقعیت و تغییر نظامی دراز مدت به نظر می‌رسد، قابل بحث باشد. بجای آن، من از روی قرائن و مشاهدات جنوفری پارکر فرضیاتی را بیان خواهم کرد، یک تغییر در تکنولوژی نظامی در اروپا [یعنی توپخانه] همراه با سازمان بندی استحکامات جدیدی که وارد شد، تنها می‌توانست از طولانی کردن محاصره بکاهد (Parker, ۱۹۸۸:۳۸). این امر در اواخر دوره ایران صفوی، روابط منطقی میان ناکامی برای توپ‌ریزی ماشینی از یک سو، و نبود نسبی شهرهای استحکام یافته و فقدان کلی استحکامات جدید از دیگر سو، تلفیق وضعیت در قالب کمبود تحول در شکل جنگی را به نمایش می‌گذارد. توافق صلح سال ۱۶۳۹م. به طور قطع این فرایند را تسهیل بخشید، اما آن را به جریان نینداخت.

حصارها و قبایل

هیچ بحثی درباره واکنش ایرانیان به سلاح‌های گرم و باروتین بدون توجه به اکثر دشمنان دیرپای ایران، قبایل بیابانگرد و مطالعه نقش آنان در عدم توجه به تغییر نظامی در کل، و عدم پذیرش توپخانه از سوی بخشی از نیروهای صفوی به طور خاص، کامل نخواهد بود. آگاهی‌های موجود پیرامون طبیعت و کیفیت تسلیحات قبایل گوناگون اطراف ایران، یکنواخت نیست. اما شواهد کافی در دست است که شرایط در بخش‌های غربی را متفاوت از نواحی

^۱. Watershed

^۲. Sine qua non

شمال و شرق قلمرو صفوی نشان می‌دهد. در مرزهای غربی نزدیکی به قلمرو امپراتوری عثمانی می‌بایستی معرفی و کاربرد سلاح گرم را در میان مردمان غیریکجانشین تسریع کرده باشد. در نیمه سده هفدهم میلادی، کردها در مرزهای غربی به نظر می‌رسد، متمایل به کاربرد سلاح‌های گرم بودند. به گفته تاورنیه، مردمان کوهستان میان نینوا و اصفهان غیر از باروت و گلوله چیز دیگری نمی‌فروختند (Tavernier, ۱۷۱۲, I: ۱۸۰). همچنان، سلاح‌های آتشین در بین کردها نه به صورت همه جانبه و نه از صمیم قلب (دلبخواه)، ظاهراً به همان دلایلی که پذیرش آن در ایران با دشواری همراه بود، با ممانعت روبرو شد. در یک بررسی کلی آماری از قبایل ایران، از دوره فرمانروایی شاه سلطان حسین در اوایل سده هجدهم میلادی، گفته می‌شود که طایفه کردهای زعفرلو از حمل تفنگ خودداری می‌کردند، زیرا کردها استفاده آن را عملی بدور از مردانگی به شمار می‌آوردند، در نتیجه بیشتر جنگ‌ها با کاربرد ابزار نیزه و شمشیر ادامه می‌یافت و برخی نیز با تیر و کمان بود (Mustaifi, ۱۳۵۳: ۴۱۰).

تحولات در سمت شرق و شمال‌گندتر از مرزهای نواحی غربی انجام می‌گرفت. به طور کل، برخی از گزارش‌های همزمان از این سخن می‌گویند که قبایل محدوده شمال شرقی ایران، تسلیحات آتشین به مانند آنچه که دولت صفوی در اختیار دارد، در تملک ندارند، هرچند آنان به هیچ وجه مستعد بکارگیری اسلحه گرم نبودند. ظاهراً ازبک‌ها برای بیشتر دوران سده شانزدهم میلادی اسلحه گرمی جز تفنگ‌های بی‌کیفیت در اختیار نداشتند (Dickson, ۱۹۵۸: ۱۰-۱۱, ۱۲۳). براساس گزارشی آنان به سال ۱۵۸۷م. / ۹۹۶ق. در محاصره شهر هرات از توپ استفاده کرده‌اند^۱ (Hafiz-i Tanish: fols ۵۲۳b and ۵۲۸a)، و آنگاه که تنش‌ها میان دولت‌های عثمانی و صفوی در زمان جنگ ۱۶۰۳م. / ۱۰۱۲ق. بالا گرفت، از کمک نظامی دولت عثمانی برخوردار

۱. یک شاهد عینی طی این محاصره مدعی است که ازبک‌ها یک قالب مسین با خود دارند و سلاحی که خود بدان «قرا یغرا» نام می‌نهند قالب‌ریزی می‌کنند. به گفته پروفیسور رابرت مک چسنی (Robert McChesney) کسی که براین آگاهی‌ها مرهون وی هستم، توصیفی از ساخت سلاح مزبور در مدرسه گوهرشاد در هرات و کاربرد آن در طول محاصره حافظ تانیش وجود دارد.

شدند (Steensgaard, ۱۹۷۴:۲۲۳).^۱ به هر حال، هیچ یک از این تحولات منجر به گسترش سریع سلاح آتشین در آسیای مرکزی نشد و بسیار کمتر تعادل قدرت را به نفع قبایل تغییر داد. بر این مبنای بایستی با دلاواله در نیمه اول سده هفدهم میلادی هم نظر شویم که مردم بلخ و بخارا هنوز سلاح گرمی در اختیار نداشتند و متعاقباً در مقابل سپاهیان صفوی ضعیف بودند (Della Valle, ۱۸۴۳, ۱:۶۲۵).

دیگر نقاط مرزهای شمالی و شرقی ایران به ندرت با این وضع تفاوت می‌کرد. در باب تاتارهای نوگای گفته می‌شود که به سال ۱۵۶۹م. با شمشیر، نیزه و تیر و کمان تجهیز بوده‌اند (Morgan and coote, ۱۸۸۶:۴۰۵). بعلاوه ادعا می‌شود آنان از توپ و تفنگ شمشال می‌ترسیدند، چیزی که باعث شد آنان را متحمل تلفات سنگینی در نیمه اول سده هفدهم کند. در جای خود، آنان با فهم چگونگی این نکته که واقعاً سلاح‌های آتشین غیر مؤثرند، به نظر می‌رسد بر ترس خود از آن فایق آمدند (Collins, ۱۹۷۵:۲۷۰-۲۷۱). در دهه ۱۶۷۰م. یان اشتروس بر طبق گزارشی می‌آورد تاتارهای داغستان در بیشتر موارد از تیر و کمان استفاده می‌کنند، اگرچه برخی از آنان تفنگ اسنایف^۲ داشتند (Struys, ۱۶۷۶:۲۲۰-۲۲۱). حتی در اواخر سده هفدهم میلادی، نیروهای کالمیک^۳ از دیگر قبایل استپ‌های جنوبی روسیه، گفته می‌شود برای جنگ منحصراً از تیر و کمان بهره می‌بردند (Witsen, ۱۷۰۵:۴۳۳-۳۵). درباره بلوچ‌ها نیز گفته می‌شود که در سده هفدهم آنان در جنگ تیر و کمان بکار می‌بردند (Daryagash, ۱۳۷۰:۹-۱۰).

لزگی‌ها، ازبکان و بلوچ‌ها به عنوان تهدیدی مداوم در مرزهای شمالی و شرقی در دوره صفوی مطرح بودند. همچنان که، پیش از این ذکر آن آمد، هیچ یک از این همسایگان بدوی محرکی برای نیروی صفوی در جهت تغییر در رویه و ابزار فراهم نیاوردند. درست در همان زمان این امر موجب حسی در لهستان برای تقویت سواره‌نظام خود به نسبت پیاده‌نظام و توپخانه

^۱. در این زمان به نظر می‌رسد، دولت عثمانی بیست تفنگ و دویست شمشال برای ازبک‌ها فرستاد.

^۲. Snaphance
^۳. Kalmuk

در جهت مقابله با سواره‌نظام استپی اوکراینی گردید و باعث تمرکز بر روی نیروهایی شد که می‌توانست به نسبت در جنگ‌ها پیروز شود تا به اداره محاصره‌ها بپردازد، بنابراین [اقتباس] این امر در میان صفویان حسی ایجاد کرد که به تقویت سواره‌نظام بپردازند و بر جنگ‌های سنتی خود متمرکز شوند (Parker, ۱۹۸۸: ۳۷). با بهره‌گیری از سوارکاران بادپا در جنگ، توپخانه کاربرد کمتری در میدان‌ها داشت و در حقیقت تنها می‌توانست [به هنگام یورش دشمن به عنوان] ضد حمله بکار گرفته شود. همین امر در فعل و انفعالات میان تحول در استحکامات و فناوری محاصره صدق می‌کند. گفته می‌شود تاتارها به ندرت دست به محاصره می‌گشودند، آنان پیش از هر اقدامی شهرها را از رسانیدن کمک درمانده می‌کردند (Collins, ۱۹۷۵: ۲۷۱). اقدام مزبور احتمالاً درباره اقوام بیابانگرد شرق و شمال شرقی که دائماً به مرزهای قلمرو صفوی هجوم می‌آوردند، مورد دیگری بوده است. بسیاری از این یورش‌ها توسط دسته‌هایی غارتگر شورشی هدایت می‌شد، بنا به گفته ویکوتی تنها در برابر حملات این نیروها حصارهای نه چندان مستحکم شهرهای ایران ممکن بود بتواند ایستادگی کند (Tucci, ۱۹۵۵: ۱۵۶).

در اکثر مواقع تغییر اجتناب ناپذیر بود. مشاهدات اشتروس درباره مردم داغستان حاکی از فرایندی بدون انعطاف بود. شماری از مشاهدات در آغاز سده هجدهم میلادی، از پراکندگی گسترده اسلحه گرم در میان بخش عظیمی از جمعیت آماده به خدمت برای ایجاد تغییری در تعادل قدرت دولت و قبایل مرزی خبر می‌دهند. در سال ۱۷۱۱ م. / ۱۱۲۲ ق. یک میسیونر فرانسوی در توصیفی از تعارضات حیدری و نعمتی در شهر شماخی خبر می‌دهد، تا زمان اخیر گروه‌های مزبور با چوب و فلاخن باهم درگیر می‌شدند، اما در چند سال آخر، آنان از اسلحه گرم برخوردار بودند، در نتیجه، این نزاع‌ها دیگر پیش از خونریزی پایان نمی‌گرفت (Lettres édifiantes, IV: ۴۳-۴۴). تغییرات مشابه توسط دیگر میسیونر فرانسوی درباره لزگی‌ها، قبایل کوه‌نشین قفقازی، که همیشه بسان تازیانه‌ای بودند که بر سر جمعیت یکجانشین نواحی پایین دست فرود می‌آمدند. میسیونر نامبرده در سال ۱۷۲۰ م. / ۱۱۳۳ ق. طی یادداشتی می‌آورد، پیش از

این لژگی‌ها تنها از کمان و نیزه بکار می‌بردند اما اخیراً آنان مجهز به همه نوع تپانچه و شمشیرند، آنان چگونگی ساخت آنها را فرا گرفته‌اند و اکنون به طرز ماهرانه‌ای از آن استفاده می‌کنند (Lettre du Père Bachoud: ۱۱۸).

اگر گسترش توزیع اسلحه گرم به همان اجتناب ناپذیری تغییر جهت در قدرتی بود که از آن نشئت می‌یافت، تأثیرات درازمدت این تحول به همان چشمگیری نبود که انتظار می‌رفت. بلوچ‌ها و افغان‌هایی که در اوایل سده هجدهم میلادی، به ایران هجوم می‌آوردند، گویای این نکته است. هرچند بلوچ‌ها نیازمند سلاح‌هایی در اوایل دهه نخست سده هفدهم میلادی بودند، آنان به سال ۱۷۱۶م. / ۱۱۲۹ق. در پیشروی خود به سمت کرمان را بدون کاربرد اسلحه گرم تحقق بخشیدند. از سوی دیگر همان‌گونه که از گزارشات شاه‌دانشان عینی از محاصره کرمان بدست افغان‌ها به سال ۱۷۲۱م. / ۱۱۳۴ق. و همچنین حمله بعدی آنان به اصفهان برمی‌آید، افغان‌ها قطعاً دسترسی و کاربرد اسلحه گرم نداشتند. به گفته عاملان مقیم کمپانی هلند در شهر کرمان، با محاصره ارگ، افغان‌ها بفرز آن آتش گلوله انداختند (NA, VOC ۱۹۸۳: fol ۵۳۲). افغان‌ها در پیشروی خود به سوی اصفهان در سال بعدی، رهبرشان امان‌الله گفته می‌شود شصت زنبورک (تفنگ نصب شده بر شتر) داشت که سپاهیان‌ش به گونه‌ای مؤثر در جنگ پیشین گلون آباد بکار برده بودند (Sarkis Gilanentz, ۱۹۵۹: ۷; Dunlop, ۱۹۳۶: ۶۵۲).

با این حال، با همه استعدادشان در بکارگیری زنبورک، افغان‌ها به‌گونه‌ای قابل توجه در نمایش ضعیف فن محاصره، در کنار صفویان قرار می‌گرفتند. پدر کروسینسکی بر این نکته پافشاری می‌کند که افغان‌ها در جنگ میدان باز، شجاع و استوار اما در محاصره سست و ترسو بودند و می‌افزاید به همین دلیل بود که نتوانسته بودند چندین شهر کوچک در همسایگی

^۱. کنجکاوانه یکی از عاملان هلندی در گزارشی در باب ناآشنایی افغان‌ها با باروت و سلاح آتشین می‌نویسد، افغان‌ها بسان ایرانیان نمی‌توانند بوی باروت را تحمل کنند که وانمود می‌کنند، گاز سولفور باعث سرگیجه و سردرد شدید می‌شود. اگرچه همه آنچه که گفته شده درست به نظر نمی‌رسد، این امر ممکن است آنان را از کاربری مؤثر سلاح گرم دور کند، اما برای افغان‌ها در استفاده از آن‌ها ممانعتی ایجاد نمی‌کرد...

اصفهان را در طول یورش خود به سال ۱۷۲۱م. مطیع سازند (Krusinski, ۱۷۴۰, I: ۱۵۱). بیان

کروسینسکی درباره ضعف افغان‌ها در محاصره جنگ بطور کامل ارزش نقل را دارد:

«... آنان از دنباله رویی به شیوه اروپائیان ناتوانند، کسانی که سرزمین خود را ذره به

ذره به چنگ آورده‌اند، به محض اینکه هیچ راهی برای حرکت به سمت مکان [مورد

نظر] با یورش نینبند، بعد از تلاشی که در این باره می‌انجام دادند اگر به موفقیتی

نرسند، از هر نوع اقدام غیر عملی دست می‌کشند...» (Ibid, II: ۱۳).

کروسینسکی در این نوع اظهار نظر تنها نیست. سخنان وی توسط یک شاهد عینی هلندی

درباره محاصره اصفهان در سال ۱۷۲۲م. / ۱۱۳۵ق. انعکاس می‌یابد. وی طی یادداشتی می‌آورد،

سربازان افغان در هنگام سوار بر پشت اسب و تجهیز به شمشیر شجاع بودند، اما قادر به گرفتن

یک روستا در حول شهر نیستند که در ناحیه بن بست [قرارداشت و] با تیراندازی سلاح آتشین

محافظت می‌شد (Dunlop, ۱۹۳۶: ۵۵۲).

کروسینسکی مدتی است که مردم اصفهان، از عدم مهارت افغانان در محاصره ناآگاه نبودند

و اشاره می‌کند که این امر در بخشی بخاطر وضع نایسامانی بود که شهر در برابر یورش افغانان

قرار داشت (Krusinski, ۱۷۴۰, II: ۱۷). بطور خلاصه، صفویان هرگز با وضع دشوار عثمانی‌ها

روبرو نبودند، آن‌چنان که عثمانی با استحکامات غیرمتحرک جنگی و پیاده‌نظام سنگین اروپائیان

مواجهه بودند، بنابراین این امر آنان را مجبور به کم توجهی به سنت‌های حمله برق‌آسا استپی

نمود (Keegan, ۱۹۹۳: ۲۱۲). اتخاذ سلاح گرم از سوی مهاجمان بدوی به تنهایی زوال دولت

صفوی را در اوایل سده هجدهم رقم نزد. نه گلوله و نه توپ، پیروزی بر شهرهای صفوی را

قطعیت نبخشید. شاهد عینی هلندی هجوم افغانه بر کرمان در ذکری می‌آورد، حملات مستقیم

علیه دژ بی‌ثمر بود. در پایان، شهر با همان راهبرد افغانان، به دلیل بروز قحطی سقوط کرد

(NA, VOC ۱۹۸۳: fol ۵۳۳). همین سرنوشت برای اصفهان نیز تکرار شد. بیش از فشار توپخانه،

شهر از قحطی ناتوان گشت. در پایان، محاصره طولانی مدت، شهر را به زانو آورد و به عمر

دولت صفوی خاتمه بخشید.

نتیجه‌گیری

واضح است که کاربرد سلاح آتشین در ایران تقریباً از همان زمانی آغاز شد که این سلاح‌ها در سده پانزدهم میلادی در امپراتوری عثمانی بکار گرفته شدند. بعلاوه، علی‌رغم اشتیاق بیان شده برای بدست آوردن سلاح گرم که به خودی خود، اقدامی موفق دانسته شده، نشانه‌های اندکی وجود دارد که صفویان تلاش مجدانه‌ای در ادغام فناوری جدید در سپاهیان خویش داشتند. در صورتی که در نقاط دیگر، کاربرد سلاح‌های آتشین در دوران موسوم به انقلاب نظامی همواره و اساساً ساختار ارتش‌های موجود را تغییر داد، این پدیده کمتر در سپاه صفوی به چشم می‌خورد. فرایند مزبور آشکارا با این حقیقت ارتباط دارد که کاربرد سلاح گرم بسان دیگر شکل‌های فناوری، صرفاً به امر بهره‌برداری از فنون دست یافته، برنمی‌گردد، بلکه ساخت اجتماعی و تغییرات ایدئولوژیک را درگیر می‌کند. به عنوان یک نوع سلاحی که وضع اجتماعی نخبگان جنگاور، سواره نظام، را تهدید می‌کرد، سلاح گرم با مانعی بزرگ در اقتباس، توسط نیروهای قزلباش روبرو شد که اتکای اصلی سپاه صفوی بر آن قرار داشت. در نتیجه شمشخالدردان که مجهز به سلاح آتشین بودند، از آغاز در کنار ساختار نظامی صفویان به کار گماشته شدند. این رویه همچنان با ورود غلامان ادامه یافت که با ابزارآلات سنتی می‌جنگیدند. ضعف آنان در اواخر سده هفدهم میلادی و در کلّ اُفت تصاعدی نیروی صفوی ممکن است، نتیجه‌ای از شرایط آغازین دانسته شود تا به نسبت، حاصل بی‌توجهی که به دنبال فرمانروایی شاه عباس اول پدید آمد.

کاربرد توپخانه هرگز در ارتش صفوی عمومیت پیدا نکرد. بسیاری از منابع از این حکایت دارند که صفویان هیچ نوع میدان توپخانه برای ابراز وجود نداشتند و جنگ را به روشی ادامه می‌دادند که در آن توپخانه مفید نبود و کاربردی نمی‌توانست داشته باشد بلکه به عنوان مانع تلقی می‌شد. از این رو پاسخ صفویان به محاصره توپخانه متفاوت بود. این فناوری در اوایل

فرمانروایی صفوی بکار گرفته می‌شد، ایرانیان از آن بارها بهره بردند، حتی در ریخته‌گری توپ (توپ‌ریزی). در این زمینه نیز به نظر نمی‌رسد ایرانیان هرگز به مهارتی دست یافتند که دشمن آنان یعنی عثمانی به نمایش می‌گذاشت.

از جمله دلایل این امر مشکلات شامل حمل و نقل در سرزمینی چون ایران که به وسیله سلسله جبال و گستره بیابان‌ها از هم جدا افتاده و همچنین کمبود مواد خام قابل استخراج نیازمند به استقراربخشی صنعت تولیدکننده پایا بود. کم توجهی به توپخانه که صفویان به نمایش گذاشتند، به نسبت در روش گفتمانی منعکس شده است تا هر نوع روابط علت و معلولی مبین، در مفهوم و اجرای ساختار شهر، خود انعکاسی از خصوصیات فیزیکی سرزمینی در پیوند با فرایند احتمالات تاریخی است. بسیاری از شهرهای صفوی حصاری نداشتند، دیوارهای موجود از گل و خاک در معرض سایش و شکافتگی در اثر عناصر قرار داشتند و کمبود استحکامات درونی و بیرونی بدان آنچه که به شهرهای اروپایی آن زمان ظاهری مهیب می‌داد، در کل هیچ سازگاری در جهت آتش توپخانه به چشم نمی‌خورد. ظاهراً دیوارهای بیرونی بخش حیاتی از مکانیزم دفاعی در دوره صفوی را تشکیل نمی‌دادند. به نسبت دیوارها، ارگ درون شهر به عنوان قلعه، جان پناه نیروهای مدافع و شماری از ساکنان بکار می‌رفت.

صرف نظر از طبیعت دفاع، منابع از کاهش تدریجی شمار شهرهایی استحکام یافته یا مدافعان حصارها که با هر عنوانی خدمت می‌کردند، سخن به میان می‌آورند. کم توجهی به تعمیر [بنای حصارها]، در بخشی، به واسطه فقدان سیاست دفاعی سازمان یافته و توسعه ضعیف ساختار شهری و در مواردی، تخریب عمدانه به نظر پاسخی برای این هدف بوده است. شاه عباس اول، در تلاش برای آرام‌سازی ایران و تمرکز بخشی به قدرت، بسیاری از استحکامات متعلق به فرمانروایان محلی را برای به اطاعت واداشتن آنان ویران کرد. آگاهی از این نکته که عثمانی‌ها توانایی بالقوه‌ای برای حمله در نواحی استحکام یافته داشتند، ممکن بوده، صفویان را بر ویرانی حصارهایی که دور از مرزها واقع نبودند نیز الهام بخش بوده باشد. یقیناً

گسترش قلمرو و وجود ثبات نسبی در آغاز سده دوم فرمانروایی صفوی به ایرانیان عمق استراتژیک بخشید و استحکامات مرکزی شهرها را الزامی کرد. در این مورد صفویان شبیه رومی‌ها و هخامنشیانند که به گونه‌ای مشابه از نواحی درونی محدوده قلمرویی خود دفاع می‌کردند.

یک ارزیابی صحیح از نقش صلح زهاب در همه این موارد نقش دارد و ظاهراً عاملی در تخریب بسیاری حصارهای شهری گردید. این امر نیازمند مقایسه‌ای با دوره پراشویی است که پس از فروپاشی صفوی تا برخاستن نادرشاه را دربر می‌گیرد. تا آنجا که به تحول نظامی صفویان مربوط می‌شد، به هر حال، صلح منعقد در حالی که عامل اصلی [ضعف صفویان] نبود، بازدارنده‌ای برای ادامه جستجو بیشتر در جهت راهبردهای دفاعی فراهم می‌کرد. سرانجام، شاید مهم‌ترین عاملی که برای کمتر کردن تلاش جامعی برای تجهیز شهرها [از سوی صفویان] نقش داشت، طبیعت دشمنان ایران بود. تنها شماری از این سلاح‌های آتشین، سالم و مرتب بودند و حتی تعداد کمتری از آن‌ها به گونه‌ای مؤثر کار می‌کردند. این امر بخصوص در بخش‌های شرقی سرزمین [صفوی] مصداق دارد، جایی که در آن، سلاح گرم دیر نفوذ بود و صحراگردان به صورت دوره‌ای و مستمر با استفاده از سلاح‌های سنتی به خراسان حمله می‌کردند. افغان‌ها از سلاح گرم بهره‌ای نداشتند، اما به مانند خود صفویان، ضعف قابل توجهی در عدم توانایی در کاربرد مؤثر این ابزار در محاصره جنگی از خود نشان دادند.

صفویان هرگز با دوگانگی، برای سازگاری با شکل‌های نوین جنگی عثمانی و در مقیاسی کمتر [به مانند]، نیاز ناگهانی روسیه به نوسازی ارتش خود و راهبردهای دفاعی با وقوع «جنگ سیمولنسک»^۱ در دهه ۱۶۳۰م. مواجه نبودند. درحالی که عثمانی‌ها هیچ راهی جز سازگاری سنت‌های نظامی خود به سبک اروپائیان درگیر جنگ نداشتند و در همان حال روس‌ها مجبور به تلاش بی‌وقفه برای ادغام سلاح گرم در ساختار نظامی و استحکام بخشی سریع و جامع

^۱ . Smolensk

شهرهای خود شدند. در ایران فعل و انفعال میان عوامل مادی، سیاسی و اجتماعی انقلابی غیرضروری و شاید ناممکن مشابهی را ایجاد کرد. دلایل انجام این امر به همان اندازه که به صفویان مربوط می‌شد، به همان اندازه نیز به دشمنانشان ارتباط داشت. انقلاب نظامی ایران نیمه تمام باقی ماند؛ انقلاب نظامی مزبور از سیاست مطلق‌گرایی شاه عباس اول و جانشینانش حمایت می‌کرد، اما در اثرگذاری به شکل عمیق در ساختار سیاسی و اجتماعی صفویه ناکام ماند.

منابع و مأخذ

Books and Articles

- A. Dupré, (۱۸۱۹) *Voyage en Perse fait dans les années ۱۸۰۷, ۱۸۰۸, ۱۸۰۹*, ۲ vols, I, Paris.
- A. Z. Rosenfeld (۱۹۵۱), "La kala, type d'établissement fortifié iranien", *Sovietskaia Etnografia*.
- Adam Olearius (۱۶۵۵, ۱۹۷۱) *Vermehrte Neue Beschreibung der Muscovitischen und Persischen Reyse*, Schleswig; repr. Tübingen.
- Ahmad Dourry Efendi (۱۸۱۰), *Relation de Dourry Efendy, ambassadeur de la Porte Othomane auprès du roy de Perse*, ed. L. Langlès, Paris.
- Anon (۱۹۳۹), *A Chronicle of the Carmelites in Persia and the papal mission of the XVIIth and XVIIIth centuries*, ۲ vols, I. London.
- Anténio Tenreiro (۱۹۲۳), "Itinerario de Anténio Tenreiro, in Anténio Baiéo (ed.), *Itinerários da India a Portugal por terra*. Coimbra.
- Barbara von Palombini (۱۹۶۸) *Bündniswerben abendländischer Mächte um Persien ۱۶۵۳-۱۶۰۰*, Wiesbaden.
- Biancamaria Scarcia Amoretti (ed.) (۱۹۷۹), *Sāh Isma'il nei "diarii" di Marin Sanudo*, Rome.
- C.R. Boxer (۱۹۶۶), "Asian potentates and European artillery in the ۱۵th-۱۶th centuries: a footnote to Gibson Hill", *Journal of the Malaysian Branch of the Royal Asiatic Society* Vol. ۳۸.
- Charles Grey (ed.) (۱۸۷۳), *A narrative of Italian travels in Persin in the fifteenth and sixteenth centuries* London.
- Charles Lockyer (۱۷۱۱), *An account of the trade in India*, London.
- Cornelis de Bruin (۲nd edn ۱۷۱۴), *Reizen over Moskovie, door Persie en Indie*, Amsterdam,.
- Cornelis Speelman (۱۹۰۸), *Journal der reis von den gezant der O.I. Compagnie Joan Cunaeus naar Perzi in ۱۶۵۱-۱۶۵۲*, ed. A. Hotz, Amsterdam.

- David Ayalon (۱۹۵۶), *Gunpowder and firearms in the Mamluk kingdom: a challenge to a mediaeval society*, London.
- Dianne L. Smith (۱۹۹۳) "Muscovite logistics, ۱۴۶۲-۱۵۹۸", *Studies on Eastern Europe and Russia*, Vol ۷۱,
- E. Delmar Morgan and C.H. Coote (eds.) (۱۸۸۶), *Early uoyages and travels to Russia and Persia*, ۲ vols, II, London.
- Engelbert Kaempfer(۱۹۴۰, ۱۹۷۷), *Am Hofe des persischen Grosskönigs ۱۶۸۴-۱۶۸۵*, trans. Walther Hinz Leipzig; repr. Tübingen.
- Engelbert Kaempfer(۱۹۵۸), *Die Reisetagebücher Engelbert Kaempfers*, ed. K. Meier-Lemgo, Wiesbaden.
- Eugenio Turri(۱۹۶۴), *Villagi fortificati in Iran e Afghanistan, Rivista Geografica Italiana*, Vol. ۷۱.
- Evliya Efendi(۱۸۳۴, ۱۹۶۸) *Narrative of travels in Europe, Asia, and Africa in the seventeenth century*, trans. from the Turkish by Joseph von Hammer, ۲ vols , London; repr. New York.
- Father Krusinski(۲nd ed. ۱۷۴۰), *The history of the late revolutions of Persia*, ۲ vois ۱., London.
- Fazl-Allah b. Ruzbihan Khunji-Isfahani (۱۹۹۲), *Tarikh-i 'alam-ara-yi amini*, Persian text ed. By John E. Woods, abridged English trans. by Vladimir Minorsky London.
- Fedor I. Soimonov(۱۷۶۲), "Auszug aus dem Tage-Buch des ehemaligen SchiffHauptmannes...Her Fedor Iwanowitsch Soimonov", in G. E. Müller, *Sammlung Russischer Geschichte*, ۱۰ vols, VII, St Petersburg.
- G. Jenkins, (۱۸۳۷) "On the sulphur mines of Cummir in the Persian Gulf" *The Transactions of the Bombay Geographical Society*.
- Gabriel de Chinon(۱۶۷۱), *Reltions nouvelles du Levant*, Lyons.
- Geoffrey Parker(۱۹۸۸), *The military revolution*, Cambridge.
- George Kubler(۱۹۶۲). *The Shape of time: remarks on the history of things*, New Haven.
- George N. Curzon(۱۸۹۲), *Persia and the Persian question*, ۲ vols ۱۱, New York.
- Gulielmo Berchet (۱۸۵۵), *La repubblica di Venezia e la Persia*, Turin.
- H. Dunlop (trans. and ed.) (۱۹۳۶), The Story of the sack of Isfahan by the Afghans in ۱۷۲۲ by Friar Alexander of Malabar, *Journal of the Royal Society of Asian Studies* ۲۳.
- Hafiz-i Tanish "Sharaf-nama-yi shah", *Dushanbeh ms*, fols ۵۲۳b and ۵۲۸a
- Halil Inalcik(۱۹۷۵). "The socio-political effects of the diffusion of firearms in the Middle East", in V.J. Parry and M.E. Yapp (eds), *War, technology and society in the Middle East*, London.
- Hasan Rumlu (۱۹۳۱), *Ahsan al-tavarikh (Ahsanu't tawarikh)*, ed. C.N. Seddon Baroda.
- Heinz Gaube and Eugen Wirth(۱۹۷۸), *Der Bazar Von Isfahan*. Wiesbaden
- Herbert Franke(۱۹۷۴), "Siege and defense of towns in medieval China", in Frank A. Kierman, Jr. and John K. Fairbank, *Chinese ways in warfare*, Cambridge.

- Ihsan Ishraqi(۱۳۵۳/۱۹۷۴) "Chashmandazi bih qal'aha-yi Istakhr va Qahqaha dar ruzgar-i safaviyya," *Hunar va Mardum* ۱۲, vol.۱۴۲.
- Iskandar Beg Munshi, *History of Shah 'Abbas the Great Tairrkh-i 'Alam-ara-yi Abbasi*, trans. Roger M. Savory (۱۹۷۸), ۲ vols, I. Boulder, CO.
- Iskandar Beg Turkman and Muhammad Yusuf Mu'arrikh(۱۳۱۷/۱۹۳۸), *Z.ayl-i tarikh-i 'Alam ara-yi' Abbasi*, Tehran.
- J.J.Struys(۱۶۷۶), *Die aanmerkelijke en zeer rampspoedige reysen door Italien, Griekenlandt Lijfflandt, Moscovien, Tartarijen, Meden, Persien, Oost-Indien, Japan en verscheyden andere gewesten* Amsterdam.
- Jamil Quzanlu(۱۳۱۵/۱۹۳۶). *Tarikh-i nizami-yi Iran*, ۲ vols, Tehran.
- Jean Chardin(۱۸۱۰-۱۱). *Voyages du chevalier Chardin, en Perse, et autres lieux de l'Orient*, ۱۰ vols and atlas, ed. L. Langlés II, Paris.
- Jean de Thevenot(۱۶۸۹), *Suite du Voyage de Levant*, ۳rd part, Paris.
- Jean-Baptiste Tavernier(۱۷۱۲), *Les six Voyages de Jean Baptiste Tavernier en Turquie, en Perse, et aux Indes*, ۲ vols, I, Utrecht.
- Jean-Louis Bacqué-Grammont (۱۹۸۷). *Les Ottomans, les Safavides, et leurs voisins. Contribution à l'histoire des relations internationales dans l'Orient islamique de ۱۵۱۴ à ۱۵۲۴*, Istanbul.
- John Bell(۱۷۶۳), *Travels from St Petersburg in Russia to various parts of Asia*, ۲ vols I, Glasgow.
- John Fryer(۱۹۰۹-۱۵), *A new account of East India and Persia being nine years travels ۱۶۷۲-۱۶۸۱*, ed., William Crooke, ۳ vols III, London.
- John Keegan(۱۹۹۳), *A history of warfare*, New York.
- Jonas Hanway(۱۷۵۳), *An Histoicol account of the British trade over the Caspian Sea*, ۴ vols,I, London.
- Jürgen Andersen(۱۶۶۹, ۱۹۸۰), *Orentalische Reise Beschreibung*, Schleswig; repr. Tubingen.
- L.J.D. Collins(۱۹۳۶), *The military organization and tactics of the Crimean Tatars during the sixteenth and seventeenth centuries*, in Parry and Yapp (eds.), *War, technology and society*.
- L.L. Bellan (۱۹۳۲), *Chah'Abbas I, sa vie son histoire*, Paris.
- La Boullaye le Gouz(۱۶۶۷), *Les Voyages et obserations du Sieur de la Boullaye le Gouze*, Paris.
- Laurence Lockhart (۱۹۵۹), "The Persian army in the safavid period", *Der Islam* ۲۴.
- Laurence Lockhart(۱۹۵۸), *The fall of the Safavid dynasty and the Afghan occupation of Persia*, Cambridge.
- Lettres édifiantes et curieuses, écrites des missions étrangères. Mémoires du Levant*(۱۷۸۰), ۸ vols IV. Paris
- M.V. Fekhner(۱۹۵۶), *Torgovlia russkogo gosudarstua so stranami Vostoka v XVI veke*, Moscow.
- Maria Szuppe, Entre Timourides, Uzbeks et Safvides(۱۹۹۲). *Questions d'histoire politique et sociale de Herat dans la première moitié du XVle siècle* Paris

- Marshall G.S. Hodgson (۱۹۷۴) *The Venture of Islam*, vol. III, *The gunpowder empires and modern times*, Chicago.
- Martin B. Dickson (۱۹۵۸), “*Shah Tahmasb and the Uzbeks (The duel for Khurasan with 'Ubayd Khan: ۹۳۰-۹۴۶/۱۵۲۴-۱۵۴۰)*”, Ph.D. dissertation, Princeton University.
- Masashi Haneda (۱۹۸۷), *Le Chah et les Qizilbash*, Berlin.
- Masashi Haneda (۱۹۹۴) “L’evolution de la garde royale des Safavides”, *Moyen Orient et Ocean Indien* ۱, , ۴۱-۶۴; trans. (۱۹۹۹) “The evolution of the Safavid royal guard”, *Iranian Studies* ۲۱,
- Michele Membré(۱۹۹۳), *Mission to the Lord Sophy of Persia (۱۵۳۹-۱۵۴۲)*, ed. and trans. by A.H. Morton, London.
- Mir Muhammad Sa’id Mashizi(۱۳۶۹/۱۹۹۰), *Tazkira-yi safaviyya-yi Kirman*, ed., Muhammad I. Bastani-Parizi, Tehran.
- Monier S.J.(۱۸۷۰), “*Mémoire de la province de Sirwan*”, in *Lettres édifiantes et curieuses*,IV.
- Muhammad Husain Mustaufi(۱۳۵۳/۱۹۷۵), *Amar-i mali va nizami-yi Iran dar ۱۱۲۸ ya tafsil-i 'asakir-i fairuzi-yi mu'sir-i Sultan Husain Safavi*, ed. Muhammad T. Danishpazhuh, Farhang-i Iranzamin ۲۰.
- Muhammad Ma'sum ibn Khwajigi Isfahani(۱۳۶۸/ ۱۹۸۹), *Khulasat al-siyar. Tarikh-i ruzgar-i Shah Safi Safavi*, Tehran.
- Muhammad Rasul Daryagasht (ed.) (۱۳۷۰/ ۱۹۹۱), *Az Mahan ta Chahbahar (safar-nama-yi Baluchistan)* intro. by M.I. Bastani Parizi. Kirman.
- Muhammad Tahir Vahid Qazvini (۱۳۲۹/۱۹۵۰), '*Abbas-nama*, Arak.
- Naimur Rehman Farooqi (۱۹۸۹), *Mughal-Ottoman relations: a study of political and diplomatic relations between Mughal India and the Ottoman Empire*, ۱۵۵۶-۱۷۴۸, Delhi.
- Nicolaes Witsen(۲nd edn ۱۷۰۵) , *Noord en oost Tartaryen*, Amsterdam.
- Niels Steensgaard (۱۹۷۴), *The Asian trade revolution of the seventeenth century: the East India Companies and the decline of the caravan trade*, Chicago.
- Noel Perrin (۱۹۷۹). *Giving up the gun: Japan's reversion to the sword*, ۱۵۴۳-۱۸۷۹, Boston.
- P.P. Bushev (۱۹۷۶), *Istoriia posol'stv i diplomaticheskikh otnoshenii russkogo i iranskogo gosutarsv a ۱۵۸۶-۱۶۱۲*, Moscow.
- Père Franz Caspar Schillinger(۱۷۰۷), *Persianische und Ost-Indianische Reise* Nuremberg.
- Père N. Sanson(۱۶۹۴), *L'état de Perse*, Paris.
- Petros di Sarkis Gilanentz(۱۹۵۹) *The chronicle of Petros di Sarkis Gilanentz concerning the Afghan invasion of Persia in ۱۷۲۲ the siege of Isfahan and the repercussions in northern Persia, Russia and Turkey*, trans. from the Armenian by Caro Owen Minasian, Lisbon.
- Pietro della Valle(۱۸۴۳).*Viaggi di Pietro della Valle, II pellegrino*, ۲vols, I, Brighton.
- R.C. Hess(۱۹۸۰), “Firearms, bandits and gun control” *Archivum Ottomanicum* Vol ۶.

- Raphael du Mans(۱۸۹۰), *L'Etat de la Perse*, ed. Ch.Schefer, Paris. (۱۶۹۹) "Donesenie Izraelya Oriya Pfaltskomu Kurfirstu Ioannu Vilhel'mu", in G.A Ezov (ed.), (۱۸۹۸) *Snosheniia Petra Velikogo s armianskim narodom*, St Petersburg.
- Riazul Islam (۱۹۷۹), *A calendar of documents on Indo-Persian relations (۱۵۰۰-۱۷۵۰)*, ۲ vols Karachi.
- Riazul Islam(۱۹۷۰), *Indo-Persian relations: a study of the political and diplomatic relations between the Mughul Empire and Iran*, Tehran.
- Richard Hellie (۱۹۷۱), *Enserfment and military change in Muscoy*, Chicago.
- Roger Savory, (۱۹۸۶) "Barud", *Encyclopedia of Islam*, Vol 1, Brill, Leiden.
- Sanjay Subrahmaniyam(۱۹۸۶), "Aspects of state formation in South India and Southeast Asia, ۱۵۰۰-۱۵۵۰", *The Indian Economic and Social History Review* ۲۳.
- Stanley Alderley (ed.) (۱۸۷۳), *Travels to Tana and Persia by Josafa Barbaro and Amboglio Contarini*, London.
- Thomas Herbert(۱۹۲۹), *Travels in Persia, ۱۶۲۶-۱۶۲۹*, abridged ed. by Sir W. Foster New York.
- Ugo Tucci (ed.), (۱۹۵۵) "Una relazione di Giovan Battista Vecchietti sulla Persia e sul regno di Hormuz", *Oriente Moderno* ۳۵.
- Vincent. J. Cornell (۱۹۹۰) "Socioeconomic dimensions of Reconquista and jihad in Morocco: Portuguese Dukkala and the Sa'did Sus, ۱۴۵۰-۱۵۵۷", *International Journal of Middle East Studies* ۲۲.
- Vladimir Minorsky(trans. and ed.) (۱۹۲۳, repr.۱۹۸۰), *Tadhkirat al-muluk*, London.
- W. Noel Sainsbury (ed.) (۱۸۶۲-۹۲; ۱۹۶۴), *Calendar of state papers, colonial series, East Indies, China and Japan, ۱۵۱۷-۲۱*, London repr. Vaduz.
- Westin F. Cook(۱۹۹۳). Jr., *The hundred years war for Morocco: Gunpowder and the military revolution in the early modern Muslim world*, Boulder, Co.
- William Foster (ed.), (۱۹۱۴) *The English factories in India, ۱۶۴۵-۱۶۵۰*, Oxford.
- William McNeill (۱۹۸۲), *The pursuit of power technology, armedforce, and society since A.D. ۱۰۰۰*, Chicago.
- Xavier de Planhol(۱۹۵۸), *Les villages fortifiés en Iran et en Asie Centrale, Annales de Geographie* ۶۷.

Archives

- AM, ۱۶۷۳, Trézel à Gardanne, ۲۷ April ۱۸۰۸, fols.
- Archives Militaires (AM), Vincennes, Paris, ۱۶۷۳, Report Trézel à Gardanne, ۲۷ April ۱۸۰۸, fol.
- India Office Records, London (IOR), E./۳/۶, report by Barker, ۲۸ April ۱۶۱۸, fol.
- IOR, E./۳/۵۱/۶۰۰۰, Gombroon to Company, ۲۷ March ۱۶۹۵.
- NA, VOC ۱۱۷۸, Sarcerius, Gamron to Batavia, ۲۸ October ۱۶۴۵, fol.

- NA, VOC ۱۱۵۲, Gamron to Heren XVII, ۲۷ June ۱۵۴۵, fols.
- NA, VOC ۱۵۴۹, Gamron to Batavia, ۳۱. May ۱۶۹۵, fol.
- NA, VOC ۱۵۴۹, Gamron to Batavia, ۳۱ May ۱۶۹۵, fol.
- NA, VOC ۱۹۸۳, Lispensier, Kerman, to Oets, Gamron, ۶ February ۱۷۲۲, fol
- NA, VOC ۱۹۸۳, Lispensier, Kirman, to Oets, Gamron, ۶ February ۱۷۲۲, fol.
- NA, VOC, ۱۵۵۹, Gamron to Batavia, ۲۰ March ۱۶۹۴, fol.
- NA, VOC ۱۵۴۹, Gamron to Batavia, ۳۱ May ۱۶۹۵, fol.
- Nationaal Archief (Dutch National Archives), The Hague (hereafter NA), VOC ۱۱۷۰, Verburgh, Gamron (Bandar.Abbas), to Batavia. ۱۵ May ۱۵۴۸, fol; and VOC ۱۱۶۸, Verburgh, Lar, to Heren XVII, ۱۹ June ۱۶۴۸. fol.
- Père Bachoud, "Lettre du Père Bachoud, miss. de la Cie. de J. en Perse, écrite à Chamakie, le ۲۵ sept. ۱۷۲", *au Père Fleuriau*.

